

درد فتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۲۴۱

قیمت آگودید



۲۴

۲۴۱

س



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

15 vi 10, 11

کتابخانه حضرت امام خمینی

(15)

۹
مجلس

(اوراقِ شوش)

23

مقالہ است مختلفہ

د. محمد ع. ع. ع.

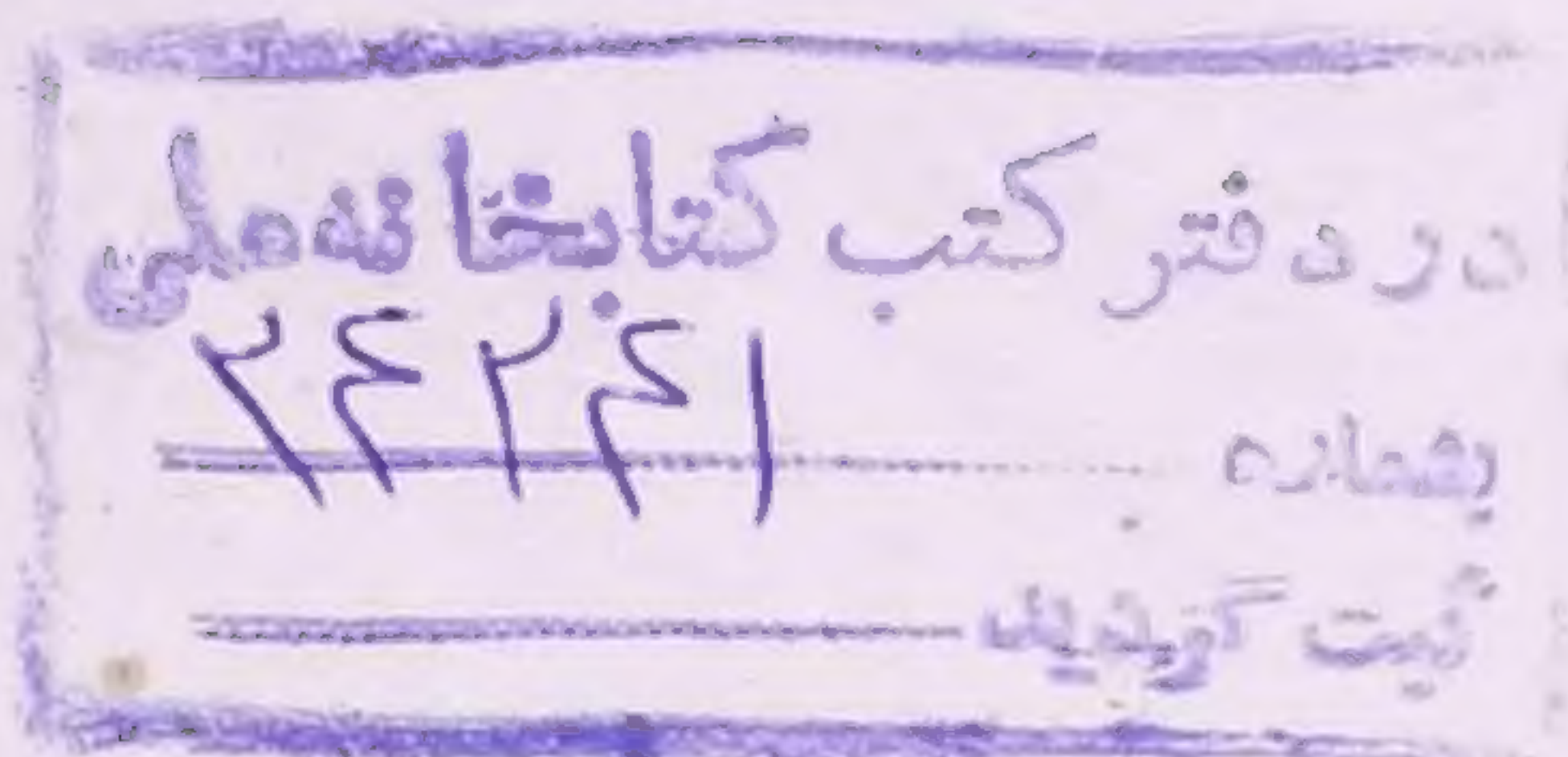
اثر خاتمہ میرزا ابوالحسن خان فرغانی

حق طبع محفوظ است

۱۳۳۰



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



بسمه عزّشانه و عظیم برهانه

پس از توکل و توسل بدرگاه قادر بی نیاز و کریم کار ساز گوید درین زمان
که بهت و حیرت مانند ماده و زینی که فضای جورا پر کرده باشد بر تمام وجود
الاهی این مملکت فشاری عظیم وارد میآورد و قوه فکر و خیال و قدرت
حرکت ارادی باقی نمیکند و تمام جسمهای بی روح است و جنبشها از مقوله حرکت
مذنوح محالی نیست تا جنبشیده از جنبش بایستد و در کار خود مبتال و تفکر
گراید من بنده نیز چون بایستی زنده باشم و مجبوراً زندگانی نمایم لا شعور
حرکاتی کرده ام و از نیاز آن حرکتها آنکه به بغرم بنده شرمند بل بار آورده
از دوستان صفحه چند از نشرهای مرتب که بلکه بنان این ضعیف منسوب
تقلید و صدای خسته صوفیان بهم دوخته شده بسیار رد و قبول از باب
میش می رود تا تقدیر آن چه باشد و عاقبت آن چه شود و حقیقت آنکه ضامن

بر مبحثی که مذکور گردید باین حال و مال آنچه از علت طبع و نشر این مجموعه میگویم
 و بر رسم توضیح و عذر راه خصوص یا تفاخر چویم همه بجا خواهد بود و زیاده آید
 نمود و از اینجا که مجموعه مانیزریشانست سطوات آن محتاج به معرفی نباشد
 چه آن مسطورات یکی دو مقاله متفرق بیشتر نیست و موضوع هر یک در حد
 آن معلوم گشته بنابراین مطلبی باقی نمیمانند جز طلب ختم نویسی از خط و خطای
 نویسنده و چون این طرز خاتم قبذل است در بسط آن میکوشیم و خطای
 خود را نمی پوشیم

چهاردهم صفر المظفر مطابق سیردهم دلو ۱۳۳۰

اخطار ابتدا قبل از آنکه شروع بطبع این مجموعه شود فقط طبع مقاله
 اخلاقی که در چند صفحه دیگر ملاحظه خواهند فرمود در نظر بود چون بچاپ کردن
 آن مقاله مصمم شدیم خیال دیگری بنظر رسید و آن خیال اینکه مقدمه را که این
 بنده قریب یکسال و نیم قبل برای کتاب مکاشفات علمیّه یا تاریخ زمین نگاشتم
 و مرکب چاپ نوشته شده درین موقع بطبع رسانیم چه نگارش اصل آن



کتاب بواسطه پیش آمد ایام یا قبل بنده نگارنده بعد از توفیق افتاده و معلوم
 نیست کی توفیق انعام و طبع آن دست خواهد داد باری پس از این خیال
 قرار برین شد که بعضی مقالات دیگر هم بر این دو اضافه شود و مجموعه تشکیل یابد
 و چون یکی از دوستان ادرین اقدام غرضی خرم بود برای آنکه اختیار
 از دست این بنده خارج گردد و مجال تردید باقی نماند مقدمه سابق الکرار
 قبل از باقی مجموعه بطبعه داده ایم آیت که چون مقدمه مزبوره رسیده
 صفحات تجدید میشود و بدتر آنکه بواسطه غفلی جزئی یک صفحه بیماست برین
 اوراق سفید مانده و نمره هائی مجدداً از ۲ شروع گشته عیب دیگر آنکه درین
 مجموعه نتوانستیم مقالات متعدده جمع کنیم و شاید که اگر بخواهیم معایب وارده
 تعداد نایم سخن زیاده دراز شود لهذا از معایب عدیده این نسخه بزبان بیرونی
 عذر میخواهم و این اخطار را که در از می آن نمیکی از عیبهای بزرگ شده ختم میکنم
 و پی کار خود میسر دم



نوش در اذنان ایا علی این سامان گذشته و اصل و فشار آن نزد معتقدین

روایات اہمیت و اعتباری داشته چنانکہ تواریخ افسانہ مانبت این عہد

عجم را بجم میدہد و جم را در دیف بزرگترین پادشاهان عجم مینہد

سلطنت جمید کہ چہرہ تابناک او را بچشمہ خورشید تشبیہ کردہ اند عصر طلای تاریخی

ایرانست و دورہ کہ در میان ادوار چون وی خورشید درخشان است

در آن عہد داد و دانش موجب خشنودی خدا گشتہ و ازین وی ہرچہ خوبی

و نیکی بختی بودہ شامل حال پادشاہ زمان و رعایای فرمان بردار او گردید

سیکونی اخلاق گردش و زکار را نیکو نمودہ و زندگانی این جہانی مظهر اوصاف

بہشت و مینوشدہ یعنی مدت سیصد سال تمام نفوس سلامت باقی بودہ

و رفتار احدی در خور سرزنش و ملامت نمودہ در آن عصر خداوند تخت و

تاج میشد وی ملک و شن دلی است کہ جام جہان نابا و غنوبت مبطور

ارغوانی جام از کشفیات عہد او محبوب و اگر این یکی را عقل مرغوب نہ اند

باقی آثار وی کہ بان خسرو داد کر نسبت دادہ اند نزد عقل و ذوق ہر دو مطلوب

باشد و از آنجملہ است بنای تخت جمید کہ بموجب تواریخ صحیحہ از عمارت

سلاطین نجافتی است) و یک شہر عظیم بطول دوازده فرسنگ کہ از



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

رسم نوروز سلطان‌ی

مقاله‌ایست که بزرگ‌ترین عید نوروز تقدیم حضور حضرت ایت‌الله
شیرازی
گرویده

بسمه تبارک و تعالی

عید سعید نوروز سلطان‌ی که بر شهریار پاکیزه هوش نصیحت هوش در خند
یا دگار است که ما مردم ایران از زمان عتبار و اقدار نیاکان نامدا
خوش نگه داشته ایم و می‌توانیم بگه‌داری آن بی‌ایم چه تحویل می‌یون آفتاب
برج حل در اکثر اقطار نشانه تغییر حال است و مناسب ترین وقتی برای
تجدید سال این روز فروردین است که دولت بهاری را در پیش دارد و عزت
آنکه با اینهمه برتری کسی جز ثراد ایرانی بشادی میمنت آن جشن شایانی
ندارد



رسم این عید که گوئی اسم آن با عود و گلاب انباشته است اثری

جمعه عجب میباید و چهار انگشتی پر بها که روی هر یک بناسبت وقت
 و حالی دو کله حکمت آمیز نقش کرده بودند چنانکه بر انگشتی که پادشاه
 هنگام جنگ بست میکرد کنده بود استکی و مدارا بر انگشتی
 مخصوص اوقات جانبانی عدالت و عمارت بر کین نیم
 مناسب حال بریدان و منقشان سلطنت نگاشته بود راستی و
 شتاب و بر انگشتی چهارم با اشاره احوال ظالمین و متظلمین کنده
 بود **ساست و انصاف** آثار سم نوروز از آن شد که وقتی
 جمید خواست عایای خود را بارعام دهد تا قواعد عدل و داد را ^{سمت} آبار
 و شکوه برقرار دارد و بنای مملکت داری را بطرزی رسمی بر اساسی
 محکم گذارد لهذا رجال و بزرگان از اطراف و اکناف مملکت طلبید
 و روز اول فروردین که شروع فصل بهار است بخشی عالی فرمان داد
 اسباب عیش و شادمانی از هر جهت فراهم شد و بارگاه سلطنتی تالی به
 ارم گردید پادشاه خود بر سر جهان داری نشست و رعایا را بحضور پر نور ^{نشست}
 و درجائی دیده ام که در محل جلوس خزر و گوهر خیزی بنظر میرسد و تخت و تاج
 و تخت لباس جم چندان بجوهر گرانبها آراسته بود که لمعان و فروغ آن



بامهر و نشان برابری میسند و از آن وز لفظ شید را بر اسم جم افرو
 و ترانه های شادی را با اسم جمید سرودند در هر حال عایانی جم ظاهر
 پادشاه خویش را در محضر عمومی مانند طلوع آفتاب بیعی شمرند و چید
 روز و شب از شوق و شغف پایی کوبیدند آن روز را بدو معنی نور و خورشید
 و اعتقاد ایشان دنیا که آن موسوم فرخنده را تا این زمان کشانند
 افسوس که جمید خود قدر این همه نعمت ندانست و دهند و حقیقی آنرا
 چنانکه باید نشاخت بقول مورخین بر تمام دشمنان درونی غالب شد
 و مغلوب غرور گردید و از شدت مغروری کار او با دعای خدای رسید
 مردم را و داشت تا صورتها از و ساختند و پرستش آن صور پر داد
 ندانست که ز قهر بر داند پاک شود مهر و دشمن پستی چو خاک
 شاید جز آن شاه را بندگی که بی هیچ منت دهد ندگی
 و اگر چنین بوده است ازین بوده است که خدای متعال او را مقهور ضحاک
 نازمی کرد تا آن سفاک بی باک هزار سال با ملک او بازی کرد و
 که ضحاک را بکینه اعمال بر جمید مستط فرماید کاوه آهنگر را نیز دفع ضحاک
 مأمور نماید درفش کاویانی را مظهر آیه رحمانی کند و فریدون پاک تراود



سلطانی و هدایت این پادشاه را که روی آزمون دیده سر دشمن بوش زمین
 آید و بیغور و کبر با قدرت و سهامت همان کاری کند که باید گاه و راس
 خدمت عزیز دارد و حقوق قومی را که بشایه او تن داده اند عزیزتر
 شمارد ازین رو قدرت و اعتبار او شهره آفاق شود و رقرار او مشق
 اخلاق گردد چنانکه بزرگان دانا فرموده اند

فریدون فرخ فرشته بود ز عود و ز غنیمت شسته بود
 بداد و دیش یافت او یگونی تو داد و دیش کن فریدون قوی

نوروز ۱۳۲۹



مقاله اخلاقی

بسمه تبارک و تعالی

چندی قبل (پاییز ۱۳۸۲) این بنده ابوالحسن فروغی نجوایش یکی از متعلمین بوئیند مدرسه علوم سیاسی درسی اخلاقی بطرف فوق العاده و باسم کنفرانس در محل مدرسه اراک فکون با حضور عده از متعلمین و مدرسه مزبور گفته ام که اینک در موقع پریشان حواسی و بیماری حاصل مطالب آن را تکمیل بآه نکات برای اشتغال خاطر خود می نویسم

موضوع کنفرانس ما در تحقیق صفات سیزده گانه ایست که فراغی و انشید بر آن در یکای بعد از تفکرات و تجارب بسیار خستیار فرموده تا خود متصف با صفات گردد و علت اقدام باین کنفرانس آنکه یکی از متعلمین مدرسه سیاسی که عنای می نیت توفیق او را در وصول مقامات عالیه از خداوند یکتا خواهم در حقیقت آن صفات ازین بنده سئوالی نمود و بر این بنده است که توفیق

این کردار نیک یعنی جستجوی صراط مستقیم و طلب حقیقت از هر منبع و جایی
 در گفتن جواب کوتاهی ننمایم و جواب را بسطی بگویم که نفع آن بیشتر باشد و چون
 بر حسب عادت در کلاس درس و تریق درسی بهتر می توانم ادا می طلب کنم
 و باین تریق بواسطه کثرت مستمعین اگر نفعی در سخن باشد عمومی تر خواهد بود لهذا
 بر حمت آقایان راضی شده اقدام باین کنفرانس نمودم
 اما موضوعی که در آن می خواهم سخن بگویم از روی حقیقت ازین بنده مناسب
 برای تعلیم اخلاق لازم است که آدمی خود دارای اخلاق صحیح باشد و بنده
 خود را در باطن یکی از بد اخلاق ترین نامس میدانم و این اظهار از را
 سنگته نفسی فیت بلکه از روی واقع است زیرا که هر کس اعمال و احوال باطنی
 خود را بهتر میداند انکار نمیکند که از رحمت الهی پدر بزرگوار می داشتم و در طفلی
 و ابتدای جوانی تربیتی یافته ام که نظیر آن کمتر دیده شده بر من است که بموا
 آن تربیت عالی راقده یس نامیم چه از اثر آن تربیت است که با آن طبیعت
 کج که در خود می شناسم توانسته ام در ظاهر و مقابل انظار چندان از طریق
 مستقیم منحرف نشوم و بیست بواسطه آثار همان تربیت باشد که سائل سؤل
 مذکور گمان کرده است که این بنده می توانم حل مسئله اخلاقی بنمایم بهر صورت



گذشته از مایه اخلاقی تحقیق در اخلاق طبع مخصوص و معنومات عمیقی منجراً
که بیچیک در وجود ما بود بنده موجود نباشد تحقیق در اخلاق مستلزم اطلاع
کامل از حالات و عوالم بشر است و لازمه این اطلاع گذشته از تحصیل علوم
مخصوصه تفتیش در امور دنیوی و احوال مردم دنیا است که بی نظر خاص
طبیعت مخصوصی ممکن گردد و سرمایه تحبیلی این بنده از شدت ناقابل استعدا
ظری من از عدم مناسبت ذوق همیشه مانع بوده است که درین خط باشم
و اگر در کلیات نظری داشته در جزئیات نتوانم تمام تدقیق و تفتیش کنم
یعنی از آنچه از تحقیق در جزئیات احوال بشر بدست آید بخیر مانده ام و اگر بنده
استعداد مخصوصی است آن طبع شاعری است که با ذوق نقاشی از یک
اصل و قشایر میباشد آن ذوق شاعری و نقاشی که محسنات لطیفه^{طبیعت} را
جویاست و از عوالم با کیه و رت دنیوی گریزان و اگر این اظهار نزدیک دعوی
زیاده از حد من نشود میتوانم گویم اموری که بنده بیشتر بآن متوجه گشته
و در جزئیات آن وقت نموده ام آثار دلکش طبیعی بوده از قبیل طلوع ملایم
ماه و غروب درخشان آفتاب منظر درختها و شاخ و برگهای سح در پیچ
حال صحرادر نیمه تاریکی شب قطرات لرزانی که از باران روی برگهای گل

و گیاه مانده بر تنی که قطره شبنم در برابر آفتاب دارد و اینگونه آثار و لغزیه که
 با تمام عظمی که بآن دارم مجبور باید از ذکر آن صرف نظر کنیم تا چند آن از
 موضوع دور نشویم

بنابرین این بنده برای دقت در خریات اخلاقی چندان حاضر نبوده ام
 اگرچه از همین توجه عاشقانه بحضرات طبعی عالم بشیه نشیبه اخلاقی میگویم
 یعنی علتی برای لزوم صحت اخلاق استخراج می نمودم توضیح آنکه من بنده
 چون مناظر با صفای طبیعی را می بینم و در عالم ذوق و حال جهان خلقت را
 بیش از حد وصف مصفا می یابم متذکر می شوم که در صفای جهانی باین عظمت
 و زیبائی و پاکیزگی و روح افزائی حیف است که روح آدمی آلوده بآلودگی
 و آلائشهای زشت باشد بلکه در مقابل صفای طبیعت از کمالات و استقامت
 خویش شرمند و خجل می شود و در بحر کرمی از غرور و انفعال مخلوط بسکد می گردد
 می رود و گویا درین مقام جایز باشد که دو مسطره ای اضافه بر آنچه
 گفته ام بنویسم در یکی از کتب عرفانی خواندم که درویشی در خانقاهی بحد
 پیری مشرف شد و در روزی در حلقه مریدان و جدیه ارادت میبرد
 ناوقت شیخ با و آمد نمود که بتطیف برآورد آرد مرید جدید اطاعت فرمان را



از حضور پر عجب گردید و او را دیگر در خانقاه نیافتند پس از چند روز در
 در بازار دیدند و از علت غیبت پرسیدند گفت شیخ به تنگدستی و فقر و
 و من آنچه گشتم در آن فضا از خود ناپاک تری نیافتم پس خود بیرون آمدم و
 پال کرده باشم من بنده تیر بر گاه بعالم خلقت نظر نمایم حتی میکنم قریب
 بحس آن درویش خانقاه و ناپاکی خویش افسوس که نه مانند او پامی گریز
 از فضای این سرای لایستناهی دارم و نه صاحب آن عزم جزم بوده ام
 که چنانکه باید تنگ نفس خود پروازم

این استغراق در محضات طبیعت و دوری از عوالم دنیوی بیشتر از خوان
 کتب فلازاریون منجم مشهور فرانسه برای این بنده حاصل شده چه فلازاریون
 گذشته از دانشمندی شاعر و حکیم است و قلمی دارد که آب حیات از آن میبارد
 او خود مجذوب آسمان است و هر کس کتب او را خوانده مسح قلم او همیشه
 آسمان و زیبایی و شکوه آن میگوید و اگر وقتی بر زمین فرود آید لطف طبیعی
 اشیا را طاهر میسازد و همواره از نظم طبیعت میسراید پس بنده غرق
 کتابهای فلازاریون و عاشق آسمان شدم و عبادت نمودم که مثل آن
 عالم عارف نور الهی را در مصباح طبیعت فیم بآئینه زمانی بخواند کتابی

پروا ختم از مولفات فیکیه عالم معروف فرانسوی در ترجمه احوال علمای مشهور
و در صورتیکه انشای کتاب چندان عالی نیست و بعقیده بنده در آن ترجمه
احوال حق مقام دانشمندان بزرگ ادانشده فوراً چنان مجذوب بزرگی
رجال صاحب فضل گردیدم که با خود گفتم بعد از آسمان مقام بزرگان در
خور توجه بل قابل تعظیم و تکریم است بلی در احوال بزرگان دنیا چیزهایی
باشد که هر ذی شعور باذوقی را مجذوب و مفتون نماید و ترجمه حال رجال تهرین
گنجینه اخلاق است زیرا که بهترین وسیله مؤثر برای آموختن اخلاق
یکت سر مشتملای عملی باشد که در شرح احوال رجال بدست آید نیست که
در بنوع شمار امتداد میسکیم که تا می توانید بوسیده خواندن کتب رجال
کسب اخلاق نیک نمائید

سائل سؤالی که موضوع کنفرانس است از پیش باین نصیحت عمل کرده و
میان رجال بزرگ فرانکلن امریکائی را برگزیده تا سر مشق خویش قرار دهد
و این کاری نیکوست پیش آمدن آن برای جوانهایی که بتکلیل و ترقی شوقی
نماند از طبعی نماید جوان محصل در ابتدای کار ناچار بر احوال تنی چند از
بزرگان و دانشمندان رجال آشنا میگردد و از آن میان احوال یکی یا چند

بناسباتی که در کار جوان باشوق و شور است ذوق او را
 مقبول تر میافتد چنانکه این سبده با آنکه از هر جهت مجذوب کی
 از بزرگانم در میان علماء اروپائی مدتی مفتون حالات
 سیر منفردی و دوی شمیمت معروف انگلیسی بودم که در او آخر ماه
 هجدهم و اوائل ماه نوزدهم میلادی منبر بسته و مناسبت این جا
 در او ان اشتغاق در کتب فلا تار یون تعلیم شوای این منجم حکیم ترجمه کتاب
 از ان شمیمت عارف بانضمام شرح حالی از آن عالم کامل خواندم
 و کتاب را موافق عوالم ذقیات برینسی و آسانی که آن اوقات
 از خواندن کتابهای فلا تار یون آن سیر منجمم یافتم و احوال نشینند
 انگلیسی را در آن واحد هم سر مشق مکمل نفس و فای در راه علم دیدم
 هم مناسب ذوق خویش شناختم سیر منفردی و دوی بانظر حکمت و ذوق
 شاعری که شوق بحضرات طبیعت باشد در صورت اشتغال و ضعیف
 مزاج عسری تمام را با کمال جد بشاغل علی راجع نفق خود کند و از
 اعمال خطرناک مانند اشتغاق بخارات سمی بقصد امتحان علمی و بزرگوار
 باین طریق چند مرتبه خود را فدای امتحانات مربوط بنفخ خویش کرده

و فقط ب حفظ الهی جان در برده و در هر دفعه پس از مدتی مدید که به روزی رسید
علی خاص گذشته از اثر خشکی و خطر امتحان فنی شدت مریض گشته و کجاست
ایام ضعف و نقایصی را که در آخر هر مرض سختی هست بسفر و سیاحت پرداخته
مسافرتها بملاقات فضلا و علما مایل گردیده و بیشتر خود را بکار و مشغول
که مناظر طبیعی با صفا و عبرت افزا دارد و تفنن در ذوقیات علم و حکمت
مشغول نموده و از منظرهای با لطافت که دیده و تملکات و قیاسی که از ذوق
لطیف خویش کرده آثاری و نشین از نظم متفرق و اثر مجموع بیادگار گشته
امست آن نوع زندگی که این بنده همیشه آرزو کرده و میسکند و وصول به
از راه اخلاق درونی و مساعدت اوضاع خارجی منتهای سعادت خود میدانم
اما دانشمند اجل فرا نظیر امریکائی که صفات سیزده گانه او موضوع گفتگوی
ما خواهد بود وجودی بوده است که یک دنیا جلالت قدر و عظمت تمام بحق
عالم نموده است کار او ترکیب و اخلاق و سیاست است و بنا برین خصلت
او تعمق و اموری است که بیش از هر چیز تفکر و تامل در جزئیات و کلیات
تعمق و فرا نگین را طور می بیناست و پرمایه می شناسم که نمیتوانم مختصر
بدانشین شور و شوق یا توجه بذوقیات لطیفه ستایم و نمیدانم چگونه

توصیف بزرگواری او برآیم ذکر مجاهدات در طریق ترقی و تکمیل نفس بر مشکی را
 در نظر طالبان کمال آسان مینماید و وصف جانبازی او در راه علم عاشقان
 حقیقت بغیرت و بیجان میارود سادگی زندگانی و پاکی اخلاق و صفای
 روحانی او ذوق شاعر عارف را راضی میکند و استحکام مبانی فکری و نبات
 قدم و اسطقت باطن او بر حکیم فرزانه را بجنوع و امیدارد و از لکن چنانکه میداند
 از شدت فقر و غیری از ابتدای جوانی مجبور تحصیل معاشش بوده و مدتی با تحقیق
 بی نهایت بر او ربا عد و برابر خویش میاخته تا کارگر مطبوعه او باشد و از نوشته
 کتاب ورنشود بآندانی کمتر از قوت لایموت سر میگردیده و از اضافه اجرت نا
 قابل خود کتاب و فقر منجریده عاقبت برنج و زحمت بحساب خود را از آن پیرانی
 بی اندازد بپسرن آورده ولی دامن صرفه جویی را از دست داده و باین وسیله
 توانسته است برای نشر مطالب علمی و اخلاقی روزنامه بسیار مفیدی وایر
 نماید و کتاب معروف خود را که شامل دستور اخلاقی و موسوم به *Science*
du bonhomme Raichard میباشد در
 روزنامه مندرج سازد میداند که فرا لکن در الکتریسیته و خواص آن تحقیقات
 کرده حقیقت عد و برق را معلوم داشته و برق گیر را اختراع نموده در زمان

که مملکات امریکائی انگلیس بر آن دولت شوریده استقلال خود را مطالبه
 (از ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۳) فرانکلن از رجال نامی عصر بود و به وطنان خود خدمت نمود
 و از همه مهم تر سفری که به فرانسیسه کرد و اظهار نام و جدالت شان او اسیب
 که فسادها در خواست او را قبول نمودند دولت فرانسه در جنگ استقلال
 آمازونی داخل گردید و باین واسطه امریکاییها بر انگلیس غایتی آمدند و درین
 خدمات فرانکلن با دوست حقیقی و همسر اخلاقی خود واشنگتن مشهور همدمی
 میکرد و واشنگتن نیز از بزرگان نیست که تصور مقامی بالاتر از مقام او چندان
 آسان نیست زیرا که این مرد راست گفتار نیک کردار پس از تحصیل کافی و
 خدمات علمی تا زمان شورش و جنگ بود در رتبه ریاست و سر داری بجان
 بازیها و انواع تدبیر و شادت خدمت نمود تا وطن خویش را متقل گردانید
 آنگاه بنحواش به وطنان دو دوره چهار ساله بر مسند ریاست نشست و
 چنان داد عدالت و مملکت دارائی که هنوز بعد از یک مائیه بیشتر نیکی او با
 آمازونی را نتوانست حسن اداره او میدانند و چون امور ملکی را در جاده مستقیم خود
 انداخت و بوستان مملکت را چنانکه میخواست خرم یافت از کار کناره گرفت
 در کمال سادگی زندگی و معانی و بسر کردن صحرا پر دخت بیگفت قومی که



تاریخ ایشان بگوک درخشان و در بسنمای بزرگ مانند و شگفتن و فراظن
 مزین میباشد

بعد از طول کلام بسیار رسیدیم باصل موضوع یعنی صفات سیزده گانه ^{نظرن} فرا
 که صورت آن ازین قرار است (۱) احترام از مسکرات (۲) سکوت
 (۳) ملاحظه نظم در عمل (۴) غزم (۵) صرفه جوئی (۶) احترام بکار
 (۷) صداقت (۸) عدالت (۹) ملایمت (۱۰) پاکیزگی (۱۱)
 آرامی (۱۲) عفت (۱۳) فروتنی لکن باز قبل از شروع شرح هر یک
 باید دو نکته مهم را توضیح نمایم اول آنکه صفات نیکه منحصر باین سیزده صفت
 نیست و اگرچه اصول مهمه اخلاق در همین سیزده صفت جمع است صفات
 نیک دیگر نیز هست که آدمی باید بآن متصف گردد و این سیزده صفت
 فراظن مناسبت حال و طبع خود و اوضاعی که در آن بوده اختیار کرده
 در رعایت آن بیشتر سعی شود و دوم آنکه بهترین کارها سر مشق گرفتن از اخلاق
 بزرگان است ولی بطریقی که اخلاق گنبدیه خارج از مقتضای ^{طبیعت} خطرت و طبیعت
 شخص نشود بعبارة آخری سر مشق باید گرفت و تقلید نباید کرد تا گویند
 تقلیدشان بر باد داد اولاً نباید تمام صفات و حالات کسی را پسندیده نمود

و بتخلید او پرداخت بنگه از هر کس خصلتی نیگوید و باید آن خصلت را اخذ نمود
و در هر کس صفتی مذموم دیده شد در کتب صفه آن گوشت تا انسان فایده
عذیده و جامع محسنات اشخاص متعدد گردد و تا نیاید در اخذ مکارم اخلاق باید
حقیقت صفات حمیده را گرفت و در قالب صبیعت خود ریخت یعنی قلباً صفت
مطلوب را قبول کرد و لی مراقب گردید که اظهار و اجرای آن بوضع باشد
که با حالات و حرکات فطری شخص و مقام و وضع زندگانی و مناسبات آن
و مکان بی تناسب نباشد خوشخوئی و خنده روی از بهترین صفات است
لکن از کسی که قتم فطری او نیست شایسته نباشد که بتقلید خوشخوئی صاحب قتم
طبیعی بی مناسبت حال خنده روی در سیما می خورد نباید بلکه چنین کسر باشد
همان حال محبت و مهربانی را که فطره باغزیزترین اجزای خویش دارد با سایر
معاشرین نیز که در خورد دوستی باشند ظاهر سازد و آلاسمای خود را برای خنده
خفک از حال طبیعی که خوش آیندترین حالات است میانه از بد و مملکت
بموقع خوشخوئی کند چه اغاز بدکاران و مهربانی با مردمان فاسد نیز خطائی
بزرگ باشد که بساحت قدس پر پیروکاری زیان میرساند
و اما ای کنفرانس گفتیم که اخلاق خود را چندان خوب ننیدانم تا حق را بشناسم

که در مسائل اخلاقی تحقیق نمایم اینک می بینیم که از بدی و خوبی یا خوشی و شرارت
 سیزده گانه فرا نگذران از همان صفات است که معایب اخلاق و نواقص کارها
 از متصف نبودن بآن صفات میدانم پس اگر نمیتوانم از راه یک اخلاقی
 بدون زلزله دیگران را بکارم اخلاق دعوت کنم درین مورد اینست که
 بعضی لازم چند متصف نبوده و ضرر آن را دیده ام حاصل تجارب خود را
 بیان می نمایم تا دیگران از آن عبرت گیرند برویم بر سر تحقیق مختصری در صفات
 سیزده گانه سابق الذکر

احترار از مسکرات — تحقیق دانشمندان مسلم کمال انسان دینست که
 از هر جهت مخصوصاً از حیثیات بدنی در حال طبیعی باشد و بنشیند درجه پیش
 و شور انسانی نایل گردد و چنانکه ورزش و پرینز و سایر دستوراتی که
 صحت برای نگاه داری حال طبیعی بدن است و منظور از تحصیل علوم نزدیک
 قوای عقلانی است که وجهی از یادشور باشد بعد از این مقدمه باید دید
 از صرف مسکرات چیست ؟ مگر که تغییر حال طبیعی و نقصان شور است پس
 از همان جهت مطلوبیت مسکرات معلوم میشود که مسکرات الکلی و غیر الکلی
 (چرس و تنک) آن معجز نیست که انسان را از استقامت مزاج و ترقی و تکمیل نفسی

محرورم میدارد بلکه بسوی بخت و بی دانسته ای صورتی و صورتی میکند
 شخص معتاد مسکرات علیل میگردد و محتاجند او صحت یابد و قوه تشنه را در او
 حقایق و نقصان میکند دارد و قیاسات یابج درک نشده یا بخوبی جملوه تمام
 قوه مقاومت با هوای نفس و رفع خبط و حقا از ذهن کاسته میگردد و از همه
 بدتر آنکه محرکی در طبیعت برای طلب مسکر تولید گشته نمیکند از شخص معتاد
 ترک آن راضی شود و آنچه خارج از اراضی میباشد که ممکن است از ضرر
 مسکرات بزرز نماید چون وقت تنگ است و مجال بطل کلام نیست درین
 باب بمنقده میگویم وقتی یکی از اطباء می حاذق این شهر که من بنده بدو
 او مفتخرم در ضمن محاوره با من آید تمام میفرمود من از ابتلای هیچ مرض سختی و
 ندارم جز از اراضی که از صرف مسکرات و سیلیس حاصل میشود گفتم و ای
 دیگر اینکه اگر فالظن در اقطار و عصر ما بود کلیفات مانند تریاک را نیز بر مسکرات
 میافزود منت خدا را که بسوز مسکر و کلیفی مبتلا فیم و سکرانه را از خداوند
 بی نیاز و خواست میکنم که آیندگان را از ابتلای بآن حفظ فرماید

(۲) سکوت — فالظن عمدا درین صفت مبالغه و غلو می نشان داده

و حکمای مشرق زمین نیز در لزوم سکوت چیزها گفته و مبالغه مانوده اند

و تحقیق آنست که اطلاق وقت بواسطه برگزینی جلی بیش از آنست که عاده
 بنظر میاید زیرا که سکوت و شروع بکلام اختیار است لکن چون آدمی بنامی برگزینی
 گذاشت اراده اختیار از او سلب میشود برگزینی در حین سخن گفتن مانند حرکت
 که بقوه قری متحرک باشد و فزان باشد و علت کار خود را نمیداند و اختیار
 نمیتواند از کار بایستد عیب دیگری استیا طیهاست که در ضمن برگزینی مش
 میاید و من خود تجربه دیده ام که هر قدر آدمی محتاط باشد باز ممکن است به صلا
 معمول در ضمن صحبت بسا چیزها بگوید که نباید گفت و درین مورد بچکس نباید و
 خود را بی اهمیت شمرده بحرف خویش وقتی نگذارد چه بسیار واقع شده که از
 یک کلمه حرف نهجیده شخصی غیر معتبر مفیده و شرع عظیم برپا گشته علاوه بر تمام
 نکات عهلا برگزینی ضعیف است زیرا که انسان تا بفکر سخن نمیگوید و نشود و بگوید
 سخن گفتن دایل جمیع و نادانی است و بسا سکوتهاست که بیش از هزار گفتن
 غرا کار میکند و نکته های دقیقی را که بگفتن معلوم نشود میفهماند و بنده می مقام
 ساکت را میرساند تا تمام محسناتی که گفته اند سکوت عذیبی قطع دارد و انسان
 موقع شهادت حق و حمایت مظلومست که در آن مورد ساکت نشستن خارج
 از انصاف و خلاف غیر تمندی باشد و درین موقع نیز شرط سخن گفتن نیست

که از صحت قول خود مطمئن باشند

(۳) ملاحظه نظم در عمل — منظور از نظم در عمل آنکه وقت هر کار را پیش معین باشد و محل هر یک از لوازم کار مشخص و اهمیت این صفت نیز پیش از آنست که بشروع میاید و من خود تجربه میدانم که در بی نظمی هیچ کار جدی ممکن نیست چه در اوقات مختلف کارهای مختلف شروع میشود و بواسطه پیش آمدی ناتمام میماند و بعدا و بیشتر وقت بسرگردانی آنکه بچه کار شروع شود یا بتجسس لوازم کار میگذرد بی نظمی دماغ انسان را خراب میکند زیرا که در مصروفات غالب اوقات را در حال خشم و غضب یا تشویش انجام کار میکند و خشم و تشویش موجب خرابی دماغ میگردد بی نظمی انسان را مجبور بیدقوتی و بیقیدی در امور مینماید و از عادت بیقیدی عاقبت بیقیدی بکلیه اخلاق نیک میریزد پس بی نظمی اخلاق آدمی را نیز فاسد میکند البته نظم در عمل را مانند هیچ امری نباید بجهل آنست که اطرا رساند چنانکه برای حفظ نظم در عمل مسئول مهمی را اجابت نکند یا از نجات دادن جان بیچاره صرف نظر نماید

(۴) غم — این صفت یکی از مبانی مهمه اخلاق است بدون آن بخلق هیچ خلق نیگو ممکن شود و وصول به مقام عالی قیام گردد و غم را نسخ

آنست که مرد چون بکاری اقدام کرد مادامیکه آن کار را درست میداند
 هیچ مانع خارجی یا هیچ خواهش درونی و هوئی و هوکس نفسانی از انجام
 آن منصرف نشود و اگر در ضمن عملی مستلزم شد که معایب آن بیش از محاسن
 آنست دنبال کردن آن عمل را استبداد را می و بجا ج کونید و مذموم شمارند
 در حفظ عقیده مخصوصاً در مسائل علمی غرم نمیتوان کرد و اگر چه درین مورد
 نیز عدم تزلزل و استحکام و ثباتی لازمست ولی این استحکام و ثبات در آن
 که حکم و مطلب جدیدی را بدون دقت و تحقیق کافی قبول نکنند و پیر پیروان
 زود مجبور تغییر شوند و البته تغییر بی تاقل عقیده مانند عدم غرم در کار ذیل
 است عنصری باشد نظریه کمال اهمیت غرم بعد از اتمام صفات دیگر بازاری
 خصلت متعالی سخن خواهیم گفت

(۵) صرفه جوئی - صرفه جوئی مخصوصاً صفتی است که فرا کلن بناست

وضع زندگانی خویش و برای انجام مقاصد عالیه خود اختیار کرده
 است نسبت که آدمی نباید بیش از دخل خود خرج نماید زیرا که اگر این کار کند
 خویش را با مال مردم غری که یکی از پست ترین قبایح و ردایل است مجبور نمود
 و بهین گفته شرط عقل آنست که تمام دخل خود را بدون ضرورت خرج نکند و این

و تشو کله از فصاحتی فرستاده بیکاری یعنی تنبلی شدیدترین هوای نفسانیت
 و بنابرین مذموم ترین قبیاح است و دفع آن از همه مشکله همه کس و اندک بیکاری
 و تنبلی اتم المفاسد است زیرا که آدمی نمیتواند بکلی بیکار نشیند و باین جهت
 حاصل تنبلی تنها احتراز از کارهای نیکو یعنی اعمال مفیده خواهد بود پس
 شخص قبل برای دفع طالت ابتداء بکارهای لغو و عادات باعمال زشت میپردازد
 و محتمل باشد که بهره زشتی و عیب است آلوده شود و نظر دیگر که باید داشت آنکه
 اخذ تمام صفات حمیده و مقدمه سعی در کار است سعی در کار در حکم نتیجه آثار
 سیر عالم بدان میاید که از خلقت انسان غرض و منظور بزرگی است و
 و حصول آن منظور که بالطبع سعادت حقیقی بشر خواهد بود فقط بزرگمت و کار خود
 انسان بسته است و دلیل محکم این مدعا آنکه گریه لبس لانا ما سعی
 از نیز و خضایل نیکو آن خصلتهاست که آدمی را بسی در کار و امیدار و یا کارهای
 او را با منظور اصلی موافقت میدهد و بهر صورت حاصل اخلاق نیک باید سعی
 در کار و احتراز از بیکاری باشد تا به که برای احتراز از بیکاری لازم است تمت
 زحمت کشی یعنی عنفر متین و محکم باشد و باین علت همه کس برای اخله وجود
 پوچی نباشد و روز است عنفری نه باید بمت کار و نماز زحمت کشی و سعی

کار یعنی خرج نمودن تمام دخل فقط در موقعیکه اعمال خیریه فوق العاده پیش آید
 حقیقه ممدوح گردد آری بجهت لزوم صرفه جویی بجویی مستفاد میگردد ولی بحکم
 مخالف سلیقه نیاکان ماست که همیشه سخا و کرم را ستوده و این صفت را
 بزرگترین اخلاق کریمه دانسته اند و من بنده برای آنکه مخالف سلیقه نیاکان
 خود حرف نزده باشم میگویم مرد باید در عین صرفه جویی سخی در عین سخا
 صرفه جو باشد یعنی از مصارف شخصی خویش آنچه میتواند کم گذارد و در بدن
 و بخشش بوقع خاصه در اعانت ضعیفا و اعمال خیریه خود داری نماید و معنی
 کرم و کرامتی که در قدیم گفته اند همین بوده و کدام لذت برای مرد بالا تر
 و بی شایسته تر از آنکه ببیند بزرگوار خویش جمعی را راحت و تنعم کرده و خود را
 بوضع عادت داده که فقدان اسباب دنیوی که زیاده از حد بی اعتبار است
 او را کمتر معذب میدارد و آری نتیجه همین کار وجود خود را برای عالم خلقت
 عالم مفید و با ثمر کرده اما مذموم ترین انواع اسراف و تبذیر و نظیرین
 بنده بجهت صرف کردن اشیایست که چون صرف کردی از اجتماع غنیه
 و دیگر بکار کسی نیاید مانند بیعتی بوزانند خال یا تلف کردن خونها
 در اعتبار از بیکاری — این صفت نیز در منتهای اهمیت باشد چه تصور

کار شود درین عصر از کمال مدیجی یکی از وسایل مهم جستر از بیماری عدم
 معاشرت ابا بد شد چه اکثر مردم به تنهایی و بیماری یا موافق تحقیق کریش
 کردیم باعمال لغو کارهای زشت عادت کرده اند و معاشر خود را ناچارا کار
 باز میدارند و وطن غالب آنکه بیچاره را درین پایه از غیب متوقف نگذارند
 (۲۱) صداقت - صداقت در اسگوئی نماینده پاکی و صفای ضمیر است
 و از پاکیزگی خلقت حکایت نماید ذهن و ضمیر انسان بمنزله آئینه و آب است و آینه
 و آئینه پاک صورت اشیا را بدون تیرگی و تغییری منعکس میازد و در میان
 این کشور کهن نیاکان ماکه پاکیزگی را از خداوند نیکی میدانستند و نیردان
 بیای می ستودند راستی در اسگوئی را نیز نخستین منش نیکو بشمارند و درین
 روش سرآمد رستمان جهان بودند اسگوئی حافظ صحت اخلاق نیز
 زیرا که اگر آدمی نتوانست دروغ بگوید از آنچه حقیقت آن را بی خجالتی تواند گفت
 اجتناب خواهد نمود در بحث صداقت تحقیق در دو صفت دیگر نیز پیش باید
 اول نیروشی دوم کتمان شهادت نیروشی که از اولین صفات لازم
 مرد است عبارت باشد از گفتن راستی که شخصی یا جمعی پوشاندن آن را
 خواسته باشد یا آشکار شدن آن بر و ناموس شخصی یا جمعی را منقرض باشد و این

سرپوشی در صورتی واجب است که بجمع کثیر تر و صلاح نری ضرر فاحش رسد
 در سرپوشی نیز مقصدای صداقت اغیبت که بگوشتن باید و ن گفتن دروغی میرا
 پوشند با رعایت این نکته که باید سیر مردم را بهتر از سر خود نگاه دارند گمان نهادن
 گفتن راستی است که از پوشاندن آن ضرری برای غیر حاصل گردد و این
 عمل اگر چه بسکوت تنها باشد در حکم قبیح ترین و شنیع ترین دروغگوئیها یعنی
 در قباحه نزدیک بهمت و اقراست دروغگوئی از دو فشار بزرگ ناشی
 گردد اول ترس و طمع که دلیل کمال سست عنصری باشد و باین نظر کذب کلی
 از بزرگترین ننگها محسوب شود و دوم کوتاه نظری و عدم پیش بینی چه هر عمل
 دور اندیشی داند که عاقبت دروغ فاش گردد و نفع عاجل آن بر سوئی
 و ضرر آخر نیز در دروغ مصلحت آمیز که شیخ اجل در گلستان فرموده از سرپوشی است
 که از شدت اغراق بدروغ رسیده و الا از روی راستی دروغ مصلحت آمیز نشود
 (۸) عدالت — عدالت میتوانیم باین عبارت معروف تعریف کنیم
 نخواستن برای دیگران آنچه برای خود نمیخواهند و خواستن برای دیگران آنچه
 برای خود میخواهند عدالت شرط مضر نبودن انسان است در عالم خلقت
 و بنا برین اول قدمی است که باید آدمی در طریق صحت اخلاق و تکمیل نفس برد

معذکات عدل کی از مشکترین تکالیف انسان است چه در هر کار بحرانی و کلی لزوم
 رعایت آن پیش میاید و رعایت کامل آن موقوف با عدال کمالی است در
 مدارک و مشاعره و امی عقلانی و نفسانی باین جهت اول قدم اخلاق و صفت
 اولیادانسته و دعوی آن کمتر توانسته اند ما این همه باید در رعایت عدالت
 کوشید زیرا که بالاتر از آن نیز مقامی هست که باید رسید ^{نشدن} تکمیل عدالت ببلوگیری
 از ظلم دیگران است و از این راه عدالت انسان را بگذشت از خود نزدیک
 میکند و مقام فوق عدالت از خود گذشتن است در راه حق و حقیقت و گمانم آن
 از خود گذشتنی که از طریق علم و اخلاق باشد بالاترین مقام اخلاقی بشر است
 ولی زینهار که بزودی پیرامون این مراتب اخیره نمرودید که هر چه مقامی بلند است
 خطر باطنی آن بیشتر است غالباً غرور و سبکدستی انسان را با اشتباه آورد
 چاه بی پروایی اندازد در مصیوت مغرور بی پروا خود بجائی نمیرسد و در عالم
 فتنه با میا گمیزد چه در بی نظریه بعد از بایه اخلاق درست ^ی نیست و باطل ^{ها} با
 تحصیل معومات و تکمیل نفس باید تا عمر آدمی باین کار و فانی نماید
 (۹) طاییت — در اینجا مقصود از طاییت ترک خشم و غضب و برودت
 و مهربانیت برودت رافت و مهربانی نمایند محبت قلبی است باین نوع ^ش



و بهر نظر که برای ترقی و تکمیل انسان مقصد معنوی معین کنیم خواهیم دید که
 عشق و محبت با آن مقصد معنوی و کمال و تکمیل آدمی توأم است و چون
 رنگ و بوی بگل لازم و طرز و هم آنگه نوع خود را دوست ندارد انسان نیست
 و آنگه انسان نباشد پس هرگز مقصد انسانیست نرسد و خارج از نظر ترقی و کمال
 محبت و مهربانی اصل سرزایه خوشی و خند و کینه نادم تمام ندانند و خوشیهاست
 لطیف ترین لذتها که مخصوص انسان باشد چیست؟ ذوق محبت و مهربانی
 و شوق دیدن جنبه حسن در اشیا یا رسیدن بر تبه از معرفت و کمال آگاه شدن
 و غضب فزاینده بر و زحمت و کینه آنی است با تحریکات شدید عصبانی و با ^{نظم} آه
 روح را معذب میکند و بدن را میکاود و بعد از آن در حال غضب شخص خشکین در
 حکم مجنون بی عقل است چه حالت خشم عقل او را تیره کرده و ازین و خستیار او
 او را از دست او گرفته و یک عیب بزرگ غضب است که غالباً انسان را
 از طریق عدالت منحرف میسازد چنانکه بر آشفتن مدوح باشد آنجا است که
 حق عظیمی را پایمال نمایند و درین مورد نیز شایسته چنین است که مرد منصف با کمال
 قوت قلب و بدون شهوت و هیجان ظاهر در صدد اجرای حق بر آید و در محنت
 ملایمت و آرامی را که بعد از آن میشود ترکیب کرده باشد



(۱۰) پاکیزگی — مقصود از پاکیزگی بیان دفع کثافات ظاهری است و هم کس
 میداند که دفع کثافات ظاهری همانی اصلی حفظ صحت میباشد و گذشته از ضررهای
 مزاجی ناپاکی چون بظرف وقت عرفانی و بدیهه شاعر و نقاش که ملل بی حرکت
 اشیاء و اماکن متعلقه با انسان و عدم تناسب در اشیا و مضامین در فضایی
 این عالم منظر زشتی نیست و زشتی منظر تنها از راه ذوق و سلیقه بلکه منظر
 معنوی و اخلاقی نیز مکرده است و یک علت محسوس این کراهت اندر زشتی
 منظر مخصوصاً ناپاکی و کثافت حال انقباضی در خاطر تولید میکند که موجب
 خونی میگردد و از شرحی که در باب تلایست گفته شد لزوم خوشحالی واضح گردد
 حد افراط پاکیزگی آنست که آثارش مشتبّه شود و لطافت درین حال نزدیک
 به مومیت گردد و علت آنکه آرایش در اکثر مواقع مذموم است و آنجا که مذموم
 نیست سادگی بر آن ترجیح دارد سادگی و پاکیزگی دو کیفیت است هر یک مجزا
 مدوح و مکرّباً مدوح تر زیرا که در عالم ظاهر سادگی با اختلاف موارد منطری
 باشد از فردوسی بانی نیازی و پاکیزگی صوتی نماید از صفای باطن انسانی
 (۱۱) آرامی — همانکه مقصود فراغ کلن از آرامی بر پیر از بروز شور و شرف
 عدم تغییر حال در نیک و بد احوال بوده چه از مرد شایسته است که در هر صورت

بیجان و تنه ای بخود راه نهد و در باطن خائیه و در ظاهر و قارخوش انگاه و او
و علاوه بر آنکه این صفت بر و قرو احترام انسان میافزاید گویا درین دهر
مشوش ملکه این آرامی تنها و سید راحت نبی است آما مایه این آرامی متانت
ذاتی و محکم می باشد

(۱۲) عفت — عفت خود مقتضی است که درین مورد چندان سخن نگویم
لذا بقیه میگویم مایه اصلی عفت شرم و حیاست و همین جهت بر تمام صفات
حمیده دیگر مقدم باشد زیرا که شرم و حیا یا عفت بمعنی غایب لطیف ترین روحانی
ترین مبالغی اخلاقی و محکم ترین سدی در مقابل زایل و اعمال ناپسند میباشد
چون آدمی به شیرینی عادت کرد دیگر هیچ قوه بزرگ معنوی نمیباشد که او را
تجسس اخلاقی نکند باید ازین و تمام فساد هر قوم و جماعت فاسد را میتوان نقصان
حیا و قوه منفعه نسبت داد انسان کامل نیز اخلاقی کسی است که در عین شغل
آتش بوی و بوسه تنها شرم از خدا و وجدان خویش خود داری کند

(۱۳) فروتنی — انقیاد و تسبیح و خضوع است که در مورد شخص خود را
و اعتبارات دنیوی بی اعتنا باشند و در حق دیگران شرایط اغراض و احترام را به
منظور دارند بلکه در رعایت آن مبالغه نمایند فروتنی نشانه بلندی مقام معنوی است

بحدی نیازی از شأن و شوکت صوی و بنا برین عدم فروتنی یعنی کمتر و ایل ساری
 شخص مکتبر میباشد چنانچه لطیفی از تواضع که رعایت آن بی نهایت مذوح و در
 آن بی اندازه مذموم است آنکه طوری رفتار کنند که از هیچ حیث برتری خود را
 بر ضعیف و زیر دستان نهند آنرا رعایت این نکته مرد متواضع در خود حسن
 بزرگواری و ضعیف پروری نموده لذت و حافی میرد و از ترک حال خفتی بر
 ضعیفای مسکین محسوس گشته و شکستگی رقت انگیزی در ایشان تولید نماید در عالم
 معنی بین خود و خدا نیز خضوعی باید داشت باینگونه که خود را با اجزای دیگر این جهان
 از روی انصاف بی و هم و پندار بسجده و تجارت وجود خویش معترف شوند
 دیده عبرت بر نوازش خود باز کنند و محایب ایشان را محاسبات بینند و این
 خضوع و اعتراف پس از شرائط ترقی و استعداد فروتنی ظاهر از صفات
 که خداوند ابرار است باید ملحوظ داشت چه صفت دیگر می نیز نیست با هم مناعت یا عزت
 نفس که انصاف آن همان درجه تواضع پسندیده باشد و در اینجا ترکیب مناعت و
 فروتنی را نقطه باین دستور مختصر بیان میکنیم تواضع با متواضعین و ضعیفان و مکتربا
 مکتبین اقویا

این بود شرحی که من بنده میسوانستم بر صفات سیزده گانه دانستند اکرم فرمودن

امریکائی گویم و مناسب آنکه در ختم سخن نیز تحقیقی بر گفته های خود بفرایم در عین ممکن
 و صنوع باید جرئت نموده اقرار کرد که صفات مذکور در چیزهای تازه نیست که در
 در سایل یا مشرق زمیسیها یافت شود و همچنین است حال اکثر مطالب اخلاقی
 که در کتب مغرب یعنی نظرمیرسد انبیاء و اولیا و حکماء و عرفای مایه اصول اخلاقی
 به بیانهای مختلف گفته و انواع دراسته اند پس چرا نمائیده و خوانده ایم مشرق
 زمیسی متعبد بهانه بود ما بر سرعت و تیزل و فساد و رود و مغرب یعنی بموارد و مجامع
 ترقی و تکمیل استقبال کرده و میکند تشراین اختلاف بزرگ چیست و غشای این
 تفاوت بین از کجاست ؟ از یک مایه فطری که اساس و پایه اخلاق بر آن
 قرار میگردد در مشرق زمیسی عقلی طبیعی است که او را بسوی فساد میرود و مقتضای
 نوع تمدن مشرق نصایح اخلاقی نیز آن را تغییر داده در مغرب یعنی موجدی فطری است
 که کار او را اصلاح میآورد و مقتضای وضع تمدن آن موجب اقامت میدهد چون
 باطن حالات مشرق زمیسی پر بهر گاری را بشکافیم ببینیم که تمام نیکیهای او با
 بر سرس ویم است و بد بخانه ترس صفتی است که رذالت و ذلت از آن میراث
 و ازین و فساد و خرابی میکشاند و هر خلق عالی را بهم که برین پایه متزلزل قرار دارند
 بعضی آلوده گرد و در واقع بی اثر شود چون در بطون احوال مغرب یعنی نیکیهای

دقت کنیم خواهیم دید که مکارم اخلاق اومسبی بر نوعی خفی از جرئت و جلالت باشد
 آن جنبه خفیه جرئت با سلسله عزت نفس غیرتمندی میشود و غیرتمندی با شرم از
 زالت که مانع تحریکات درونی جوای نفس و رافع ترس و بیم از رحمت و خطای
 خارج است تولید غرم و همت میکند و چون پای غرم و همت بمیان آمد کسب تمام
 اخلاق نیک و انجام تمام اعمال خیر آسان میگردد

می بینید که علت ترقی و برتری مردم مغرب غرم و همت نبی بر غیرتمندی است
 و بعضی از دانشمندان مبالغه در اهمیت غرم را مجانی رسانده که گفته اند بزرگان
 عالم که مقامات عالیہ رسمیه با سایر مردم فرقی نداشته جز غرم است و سخنان
 و من بنده این مدعا را بوجهی خاص تقدیر میکنم و شمار اوصیت بنمایم که هرگز
 بهوش و شور خود مغرور نشوید و بکوشید تا از راه صحت اخلاق برآید
 عالیہ نایل گردید که درین صورت غرم و همت حتما کار خود را خواهد کرد و سعی
 در طلب علم و ترقی بی ثمر نخواهد ماند

ترجمه حال مرحوم غفران باب حاجی نجم الدوله طاب

مرحوم معفو حاجی میرزا عبدالغفار نجم الدوله طاب شاه که از شمس
ساز معرفت محسوب میگردد بلکه در معرفت شمس و اقمار احدی از دانش
ناگردد او میرسد پس کوچکتر مرحوم ملا علی محمد اصفهانی و همین خلف دانش
درایت بود و مدت یک عمر تمام سیر و پیرا در فضای پر نور علم و کمال
میسپرد

پدر بزرگوارش مرحوم ملا علی محمد که دانایان عصر سابق غیاث الدین
ثانی میخوانند از روی حقیقت و انصاف از اجله دانشمندان ایران بلکه از
اعاظم رجال دوران شمار میآید فتن مخصوصش ریاضی قدیم بوده و در
فتن با عظمت ریاضی عظیم برده بحدی که از کاشفین و مخترعین علوم و فنون
بحساب آید و ملاحظه اکتشافاتش در مسائل حری بصاحبان این علم حد
بحساب نماید بزور دانش و قدرت هوش وافر با همان مقدمه
علوم ریاضی که در هشتاد سال پیش از علمای ایرانی و اسلامی برای ما
مانده بود بسیاری از مطالب ریاضی جدید را از قبیل دستورهای

و مبانی علم کلاسیک کشف و اختراع فرمود و جای آن داشت که تخریرات
تحقیقات آن مرد کارمورد وقت اهل فن گردد چنانکه مقارن این احوال
در یحیی از مغرب باز شد و برخلاف ترقیب اشعه آفتاب طالع علم و دانش
داخل نمود حاصل کشفیات استاد معظم را با یکدیگر مبادات تازه برای
طالبان تحصیل بار معان آورد و بر حسب ظاهر مسندی و فقهی هر دو را از
مطالعه کتب و رسائل قدیمه ماستغنی کرد ولی صاحبان نظر در دانشهای
قدیم و جدید دانست که بسنور تحقیقات مرحوم ملا علی محمد قابل توجه و نظر است
و برای انتقال بعضی نکات مفید و با اثر مختصر پر دانشمند حاجی نجم الدین
از مخازن بزرگ مملکت مایه باشد و آن درختی است که بایستی آثار وجودش
در قرون و اعصار بماند و نهاله های تازه و تر در زمین ببارکت دانش و کمال
نشانند

اما آن شاخ این درخت که دوام آن مقدر بود و مایه قوام آن جانان
مستمند فرزند خلفی بود که در ماه ذی قعدة از سال ۱۲۵۹ متولد شد
موسوم بعبد الغفار گردید

از آنجا که مرحوم ملا علی محمد شایسته بزرگوار و اعصاب و السلطه وزیر علوم



که قدر دانش و دانشمندان را دانسته از اصنافان مسکن اصلی او
 بطهران آورده مورد توجه و التفات کامل خویش نمود و در آن اوان
 مدرسه مبارکه دارالفنون تازه دایر گشته و معلمان اروپایی در آن
 دارالعلم بنای تدریس گذاشته میرزا عبدالغفار جوان که سر مشتی لایق
 از اعمال پیرایه در پیش داشت از یک طرف نزد تحصیل و تکمیل علوم با
 وسعت و نجوم قدیم پرداخت از طرف دیگر در مختصر معین فرنگی با افزودن
 جنبه اروپائی و تحصیل زبان فرانسه انگلیسی دانش خود را تکمیل ساخت تا
 ترقیب آنچه از علوم طبیعی لازم بود حاصل کرد و اطلاع خود را از اغلب
 علوم ریاضی کامل نمود و معلومات آسمانی یعنی علم هیئت و نجوم را نیز بران
 افزود

باری آن جوان کامل که حال متانت و صحت اخلاق را با کمالات علمی همراه داشت
 بقسمی پایه علم خود را محکم ساخت و مایه هوش و دانش ظاهر کرد که در جای
 پیر معارف سن بیت ساکنی در مدرسه مبارکه دارالفنون که در آن زمان
 نظر معلوم جدید تنها دارالعلم ایران و دارای اساسی مستحکم بود بر تبه معلی
 کل علوم ریاضی نایل گشت



برادر بزرگتر میرزا عبدالغفار موسوم بمیرزا عبدالوهاب بوده و او نیز
 راه دانش نجوم و کواکب میرفته چنانکه مشهور به منجم باشی شده و استخرا
 تقویم با و اختصاص یافته لیکن میرزا عبدالوهاب منجم باشی در اوایل عمر
 پدر دانشور یعنی در سال ۱۲۸۹ هجری قمری را و داغ گشت و یادگار غیر
 از خود باقی گذاشت و آن پسر و ششباری بود موسوم بمیرزا محمود خان
 که بحکم تقدیر بایستی بعد از حجت علم خلیق تربیت یابد و بعلت به عهدی زمان
 و تنیدی بوشش و خیال موقع بود که شتاب

حضرت دانشمند افضل عالم علی محمد نیر در سال ۱۲۹۳ برتستایندی پوست و
 معارف علوم مشرق زمینی را شگفت و قوت آن پدر صاحب قدر و کرامت
 در ارکان معارف این مملکت تزلزل وارد میآورد پسر او در حفظ رشته
 که بدست داشت تزلزل نبرد و از صراحت مستقیم دانش منفرجه نکرد و ایند
 یعنی میرزا عبدالغفار با همان استقامت و متانت که موروثی او بود اوقات
 شریف خود را بشاغل علمی شریف تر میبرد و روز و شب با تدریس علم میبرد
 با تالیف کتاب میفرمود و چنانکه اقتضای نظم اینجهان و حکمت خداوند
 متعالی است از آنجا که پدر و مادر و فرزندان و بزرگان و بزرگان

در سال ۱۲۱۳، نظر قشوق میرزا محمد و خان منجم با شی لقب نجم الملکی با ودا
شد و مرحوم حاجی سید اعیان غفار ملقب بنجم الدوله گردید.

ازین سال بعد واقعه مهم زندگانی مرحوم حاجی نجم الدوله یکی دو حادثه ناگوار
بود که آن مرد عاقل را در زمان پسری قیم و مربی و طفل صغیر یعنی
نواده های دختر می خود نمودن بابرین حاجی نجم الدوله در اواخر عمر خود نیز نتوانست
و پس که نونهالان بوستان غریزی بودند شش سال داشت و از اما پیدا
که در همین گاه زوال آفتاب تربیتش دارای اثر کامل بوده اخبر سس که دین
مورد حیات او کفایت نکرد که سعی خویش را با خبر برد و حکم کوشگان خود را
بتحاملی که باید برساند امید است که بر آوردگان آن دانشمند بمرتبتی
که یافته در راه نمائند و خود بسرعت کتبه بر منزل سعادت برسند
امرو گیر که ایام پسری حاجی نجم الدوله را قدر می مگذر سینمو این بود که رو
ناساز که اصلاح امور ما را اصلاح ندانسته و تا تواند در دانش و هنر را که تنها
وسيله فوز و فلاح است بروی مردم این بلاد و اقطار می بندد عاقبت کار را
کرد که بعضی ناملایمهای و حافی نجم الملک تند خویش دقیق طبع را از مشاغل
علمی رنجانید تا وجود بانمودش عاقل و بی ثمر ماند و به تشنگان زلال معرفت

یعنی هر روز در طریق عزت و آبرو قدمی ناز و میگذاشت گذشته از مقامات
 علمی و اعتبار در مدرسه دارالفنون و دستگاه محترم وزارت علوم معرب
 پیشگاه شاه شهید ناصرالدین شاه بود بعنوان منجمی مخصوص سلطنت اختصاص
 و در خدمت آن پادشاه مافراست منزلتی خاص داشت بامرش ترجمه و
 تألیف کتب و رسائل میکرد و بی منت و سائل با لطاف خسروی سرافراز میشد
 بلکه چند می پادشاه و بجایه قبول تبه شاگرد می او کرد و سر تاجدار تلمیذ
 حضرت علم فرود آورد باین منوال در سال ۱۲۹۵ بطلب نجم الملکی مقترش شد
 و از آن پس در فنون فصایل چون آفتاب مشرک گردید
 یکسال بعد از آنجا که خلوص عقیدت او بود زیارت بیت الله المحرام را
 تمت بمان بست و راه سفر حجاز در پیش گرفت آیین امر واجب انیر بجا
 رسانید و بفیضهای صوری و معنوی که باید رسید

حاجی میرزا عبد الغفار نجم الملک را که بعد ما طبق نجم الدوله کشت بلا واسطه
 اولاد ذکر نمود ولی اسباب آسمانی چنان کرد که دو نفر جوان را که می میرزا
 محمود خان سابق الذکر یعنی برادرزاده حاجی نجم الدوله و دیگری میرزا علیا
 خواهرزاده او بود بجای فرزند تربیت نماید و آن مرد بزرگ درین کار دقیق خود

کونای نمود بلکه با خلق کریم تکلیف معنوی خویش را با انجام آورد چنانکه میرزا
 علی خان رحیمیل علم شریف طب و مقدمات آن از علوم ریاضی طبیعی
 و غیره و ادانت و او نیز در قبیل این فن تمت کاشت و در اعمال طبی و جراحی
 سخت ماهر شد (جناب مستطاب کتر میرزا عیسیان ناصر الکمل که اندر طب
 با علم المملکت میبایستند و همه کس معروفست و ذکر احوال و مزایای او
 درین مورد مناسب نباشد) اما میرزا محمود خان را برای آنکه جانشین
 پدر گردد اخلال جدی وافی فرمود که برادرزاده جامی برادر گیر از جمله
 اعیان استخراج تقویم را مخصوص او کند و میرزا محمود خان که استعداد
 بوشی کافی داشت بزودی در مرتب علمی از پدر گذشت و منجم و ریاضی
 دان و دیم مملکت گشت و پسرهای دیگر نیز از قبیل دانش علوم طبیعی و فن
 بحد کمال بر حالات مآلوره افسر و مدتی نیز در مدرسه دارالفنون تدریس
 علوم ریاضی پرداخت و مهندسین خوب برای برقرار مهندسی ساخت ولی با آنکه
 از طرف دولت طلب منجم باشی بود سینه لطف او را بر استخراج تقویم
 برفت عاقبت استخراج تقویم بسیار اتفاق کرد اگر چه غم زبر کوار تقویم
 بموارد بسم او رقم میفرمود



کمتر آب حیات رسیده مختصر خوشنمای ایام ضیغم میدان دانش را مانند اهورا
 وحشی از همه خیررم داد حتی از اطاعت عم خلق که جای استاد و پدر بود و داشت
 و برگز جانب برادر زاده باهنر را فرو نمیکند داشت قیچ آخری این احوال آنکه میرزا
 میرزا محمود خان نجم الملک بعد از چند سال زندگانی پررحمتی که البته خاطر حاجی
 نجم الدوله را متالم میداشت در اوایل این سال که ۱۳۲۶ هجری باشد سرای
 خاموشان را بر این عرصه جولان پیوشان ترجیح داد و محسوس شد که این
 داغ بزرگ وجود دانشمند بزرگوار یعنی مرحوم حاجی نجم الدوله را شدت گاهست
 چنانکه چند مایی گذشت که آن عالم با حقیقت نیز در گذشت و ساکن روضه ضو
 گشت در ۱۴ جمادی الاولی در سن شصت و هفت در حالیکه دارا بخدا و طهران
 پر از انقلاب بود بجهان آرامی شتافت و سابقه ضمیر روشن و خلق گریز
 گوید که در جرگه قدسیان جای یافت و تاریخ فوت آن مرحوم را خباب تها
 معظم میرزا محمود خان فسانی متخلص نعمت با کمال مناسبت فرموده است
 آفتاب عمر نجم الدوله را که افول (۱۳۲۶)

اما بزرگی و شأن واقعی مرحوم معفور حاجی نجم الدوله و ابیست وجود او در عالم
 معارف این مملکت درین باشد که او لازاده و برآورده بزرگوار می نبست بود

که از دانش و حکمت و علم و اخلاق خیری کم نداشته از سر و پروده او چیده
 نجاست و دانش برود کرد و دانایان با درایت دانند که برای دانشمندی
 که باید تربیت انسانی نوع را از عمده برآید نجاست و صحت اخلاقی تا چه اندازه
 لازمست و با چه نیازهای عالیه ملازم انصاف آنکه مرحوم حاجی نجم الدوله آنچه شنیده
 و دیده ایم در ایام جوانی در صحت و سلامت نفس و پیران عهد بمرسد
 در زمان کهولت کوه سسین با روقار و متانت ادب کنید راستی فرزانه و
 روان بود و با قدم حکمت و عرفان طریق دانش آسمان می نمود عجب تر آنکه
 درین سالهای آخر برف پیری بر سرش می نشست باز چهره شگفته و نفسی
 گرم داشت و بر تو صحبتش آفرودگان را گرمی تازه می بخشید
 تا آنکه آن مرد بزرگ تنها کسی بود که در دوره خود جامع علوم ریاضی و نجوم و
 قدیم و جدید و علوم صمیمی و غیره گردیده باقیه آشنائی با اصطلاح ایرانی
 اروپائی و چون بپژارند که جامعیت آن عالم ما بر درین نبوده که تنها اطلاعی
 سطحی از علم مذکور حاصل کرده باشد بلکه اغلب فنون مذکور را بحال میدانست
 و در هر شعبه دارای سائل و مائعات عالیه است و اینست که مقتدا
 دانش دانشمند عظیم بوده و محققش را دارای مقامی منیع منزه بزرگتر

همه آنکه علم خود را بجای اصل و ثمر نگذاشته حاصل را از یک دست در و کرده است
 دیگر گاشته از یک جهت نه فی از عمر خویش را مصروف تدریس علوم ریاضی از
 مفدمات تا درجات عالیّه آن نموده بطوری که هر کس درین بلاد اظهار
 مختصر یا مفصل از علوم ریاضی دارد شاگرد او واسطه یا بواسطه حاجی نجم الدین
 میباشد از جهت دیگر کتب و سائل مفیده از اسناد خارج ترجمه کرده
 یا شخصاً مناسب موقع و مقام تالیف فرموده و بر منصفین اهل فن پوشیده
 نباشد که تالیفات آن مردگار تمامستین و از شانیه اعلاط و خطایابی علی
 مصون است و این شرح در تالیفات و تصنیفات این دور و چندان ملحوظ
 حاصل کلام آنکه در عشر و زمانی که کار مفید کردن بقلی ملوخی و متروک بود و غیر
 کلی و دین از بزرگان اهل اقتدار ام احمدی قدم در صراط خدمت مستقیم و عالم
 انسانیست غنیها در محرم حاجی نجم الدین پیش از آنچ از یک نفر عالم مستقیم ^{تجربه}
 به شرف دانش خدمت نمود و آثار لایحه از خویش باقی گذاشت و حقیقت کلی از
 چنان معنای بود که درین خط رسال معرفت کمال نگاه دارنده روح و روان
 مملکت یعنی علم و دانش بودند در میان حجابهای سخت ظلمت و برای پیشرفت
 دانش و حصول عالم قدس شاد و باد و عمارت فضا درین جهان آباد

(خیالی تسک خواب)

(تکرار احوال و ادوار قدیمه کرم)

در غم قمت عده از مثال ذیل منوط بر آشنائی بمفرقه الارض است لهذا اگر
 از خوانندگان محترم دست چیزی از آن در میان عمل مهمل باقی نماند فرمود
 در اوایل فصل بهار که سبزه نوریست هزاره دکتار را سر سبز نموده و شکوفه
 یسین بوستان با صفار اردو سفید کرده و ریشی بهنگام عصر در حالیکه اردو
 پاشن یکی دوزوز بازیده بود و مستنور چهره آسمان را پوشیده داشت قصد کاری
 از خانه بیرون رفتن بودم و بعد از انجام مقصود بمنزل مراجعت مینمودم شامگاه
 که قرص آفتاب حجاب افق را بر نقاب سحاب میافزود و در نزدیکی منزل برعه
 و سیم میسیدم و دولت بهاری را در مستنمای سرشاری دیدم و در آن
 که بزرگوار و میان باقی آن بیدخت باز بود و دست نسیم بر امن رنگاری
 تنه حال بنده شوریده حال دریای سبزه موج زود از چشم نسیم
 جوی چنانکه سطر حلیب پادریان برگردش از گیاه حروفی چو ال و هم
 و ز شاخ بید مجنون بالای انحراف نوشته کلمات نامیه کوئی بر ابریم
 چنانکه در ذوق اشاره نمودم چون باین مکان رسیدم اول شام بود اول

کار غروب و آخر عهد و شنائی می نمود سایه ابر که پیش از غروب بر تپه
 خورشید را بمرکز فلق میکرد و در وقت از روشنی شفق میکاست و سرپای
 هموار بود و غیر سیار است درین نظرگاه تاریکی نما از درختان دور تنهائی
 تبعیه بوجم و خیالی بظهور میرسد و سبزه و گیاه نقش از نگار تیره با عود روشن
 بر سطح زمین میکشد. هموار ابرگی مغرب مانند بخوری رقیق فرا میگرفت و فضا را
 همواره سکوت محض بر میگردد گاه گاه از داخل جوی تاریکی که در حاشیه کشتزار
 پوشیده از گیاه بود صدای زیر وزغی در حال استغلی گوش میآمد و بی صدای
 آن ساحت المحسوس نمینمود مختصر هر چه نگاه کردم نه چرخه میچرخید نه پرده
 میپرد و اگر جعبه هم در آن و آخر آن صفحه می جنبید از تاریکی هوا چشم نمیند
 آن را نمیدید غریب تر آنکه باین حال گفتم رطوبت زمین مزرع و بر کاشی
 گندم و جو را من خود بختس بصر میدیدم و آن سکوت محض او از بلندای بود که
 می شنیدم

چون وارد مزرعه فروردم و در آن سکوت و نیمه تاریکی فرو رفتم بی اختیار
 اعضا و ادوار قدیمه این کوه را بخاطر آوردم که علمای علم صفات آثار
 آثار آنرا از اعماق زمین بیرون میکشند و اسرار آنرا در دل سسکین نگاه

یعنی بر سنگهای طبقات مختلفه بخوانند از مشاهده احوال حال قدم نهادن
 او مصلح ماضی نهادن و یکباره در بحر حیرت و شگفتی افتاد و خوشتر از سر
 حرکت بدست خیال غرق است و غرق با غرق با غرق و در تیرگی نفس کرده و راه نامی مرا
 در طریقت شافتم از راهی تحت پیچ و خمی با خود گفتم آنچه می بینم با و آخر
 او دارد و اعصار که در سرفه الارض با سم عهد اول نام صبر بی شباهت
 بله حال این سماعت اما احوال مرهمی در از شباهت کلست این فکر
 بیشتر در عالم شگفتی و دل فرو برد و بی اختیار زبان دل فریاد زد و می
 جهان غریبه کاروان جانب که بمواریه بصوت و معنی در راه است غراب
 معانی و صور با کردشش آن همراه احوال حال از ماضی غریب و احوال
 ماضی از حال عجیب تر نبوی جهان بی پایان فراست پناه و زمان که عقل
 انسان از تنه سهم خشمه این تصویر پهای فرایده آن خود را در گرداب
 قلابی و عدم خویش را ناپدید تر از رنگ هوا دادند زهی دانش و می
 که با در طریق تحقیق گذارد و از چنین روی سیکران هر لحظه هزار گوی و مرجان
 برآورد آفرین بر وجود نعیفی که شکار زبانش بدیای عدم کشاند و او بماند
 خیال بهر خشمه آن فراست دادند زهی صاحب موشی که یکدفعه از دقایق

آن وز بند را که عهد چهارم گویند بسعیر نیارود و از او ضایع نمود و بعد
 اولیه زمین سرد آمد غریب هوشی که دیده دانش بروی عرصه با سبکی نماید
 و عجیب عرصه که از زیر پرده فکر چهره نماید عجیب تر و قدر خلقی که بر اوراق
 سنگین ارقام حقیقت کشیده دارد و آثار جهانی بر انقلاب او و مخزن بی
 آرامی و خواب وی هم گذارد و راستی چه انقلاب عظیمی که گوشه از آن
 ظاهر است و عقل از درک حقیقت آن یک گوشه قاصر چگونه تصور او ضایع از آن
 میتوان کرد که زمین مائما گره از بخار بود و آن بخارات مختلفه اختلافات
 شمار در احوال و اشکال ظاهر میشوند یا زمانی که آن گره بخاری از تقصیر
 حرارت و در میعان داشت و اجسام مانع و بخار قدم در میدان کشش
 میداشت یا وقتی که پاره از جو اهر مذاب بکمرسی صلابت و جمودت نشست و
 ورق جامد بر دریای سوزنده مرکزی می بست چه طویل مدتی که این همه سرمایه حرارت
 در ضمن آن خرج شود و از چنین خزانه عظیمی بیرون و دام دوره افسردگی و
 جمودت گردد و قشر نازک زمین راه فرار بر آن سرمایه قرار بندد کدام محاسب
 عهد و این حساب در بزم گشته برآید و این میلیونهای قرن سال را شماره کند
 و اگر این حساب میسر شد چه مائه الوف بر آن بفرماییم تا بعد از اینهای بسیار

نیم که بر سطح سوزان کرمانه زمین نخته فوراً بخار میشد و بار دیگر راه باطن زمین
 چه فرق بزرگی میان این عهد و آن زمان که آب همین بارانها بعلت کسر حرارت
 دریائی یکبار چه بر سطح کره تشکیل داده و در اعماق آن دریا رسوب بسیار کثرت
 و آرامی تحت طبقات اولیه زمین ساخته و اگر آدمی قیوانست این
 ادوار قدیمه جهت نماید و روزی بتاریخانه آن اعصار که برای دیده ما پدید
 از جایهای تیره و تاریک است گشاید یعنی بجای آثار محو شده موجودات جا
 وسیده دیگر برای شش حقایق آن ادوار بدست آرد چه عظیمی و شریف
 میکرد و چه رازنهانی از پرده خفایس من میبرد بلی اگر اثرات
 و فشار طبقات فوق آثار موجودات از طبقات اصلیه محو نموده و در حقیقت
 بروی انسان نموده بود شاید امروز بطریق علمی میدانستیم که اصل حیوان و
 نبات چه بوده و این دو شاخه درخت بود از که امیثه ساقه سهرسرون نژاد
 بعبارت اخسری بر درجیات که کره ما را از حال افسردگی و عمارت خارج کرد
 شامل چه اشکال و صورتهای افشاء اینهمه طراوت و جوش و جنبش کجاست
 راستی چه گرا بهما و رفتی که از دفر معلومات ماضی گشته و چه بر منی حروف
 که از صفحات یادگار خلقت محو شده با اینهمه باز ما بوسه نشاید و بخاطر

باین فقدان بزرگ افسرد و نباید نمود چه آیات حجت بر دانی و برکات نعمت
 انسانی بسا در مای صعب گشوده و طریقهای مخفی بر وجه معرفت نمود
 اما آنچه آدمی تاکنون از اوضاع قدیمه عالم و حالات نبات و حیوان
 هر دوره و زمان دانسته کم نیست و حاوی هزار خیر و انتسی است و آنچه
 طبیعت از آثار حیوان و نبات بشکل مجتمه های سسلی در قالب نخته یا بخت
 قالبهای سسلی از مجتمه خالی شده برای عبرت و تخریج نوع بشر نگاه داشته
 کنجی شایان است و سرمایه فراوان باین اسباب عدیده میتوان کار
 کرد و برای یاران و آوردی از سفر حقیقت آورد اطلاعات آدمی از عهد
 اول که جزئی شباهت این وضع و محل با اوضاع بعیده آن مرایا نیست و تفکر و
 خیال و ادراک بخوبی قابل تأمل و اعتنا باشد و مرد را بارشته از مناظر
 غیر متعارف و مخزنی از حقایق عالییه آشناناید و هوای صدف با گرم تر و
 رطوبت تر از گرمایه در گرمسیرهای مازندران و کیدان و آبروی غلیظ تر و
 مستدام تر از حجاب دیده کوران و صاحب طمعان آبهای پر جوش و آرا
 پر سبزه و جوش فصولی بدون تغییر و تفاوت و اقالیم و اظهار می خدای
 همه میگوید در گذشته اوضاع جهان دیگرگون بوده پس در آینده نیز دیگرگون

خواهد بود در جهان عجمی که دست دریا بجزئی تقریبی با سطح زمین برابر است
و آب آن بوزندگی آذر وجود حیوانات دریائی بحیاب بهیبت و رعیب با لکان
دورخ و عذاب نماید که در هر عصر و زمان مخلوقی متناسب با اوضاع آن
او ان ظاهر گشته و خالق کتاب بر کز جهان خلقت را خالی نگذاشته و چون
معلوم گردیم که در او آخر عهد اول جنگهای نباتات خیز رانی که با شجار کبود
و نارون پهلومیرد برای پر از رطوبت افرا گرفته و پس از تصفیه هوا مانند
کج فارون زیر خاک رفته تا برای کارخانه های چند میلیون سال بعد زغال
سنگ تهیه نموده و بر حیرت متحیرین افروخته و از آن پس که هوا بدان طریق
تصفیه گردیده حیوانات برائی محتاج بهوای پاک بظهور رسیده و از میوبان سو
دویده اند خواهیم دانست که اوضاع هر زمان مقدمات کار آینده دور
نزدیک افرازم میساید و بهر صورت آیندگان را از حیات و مافات که ^{پشتان} شکاف
بهره های کلی حاصل میاید چون استیم حیوانات برائی بوز غمهای بزرگتر
کو ساله که فشار از صدای غریب خود پر میخیزند ابتدا شده از آن پس
سوارهای عهد ثانی که نهنگ نیل در جنب آن بخردی منسوبت ظاهر گردد
و برخی از اقسام آن مانند دیو بر سنگ خوابیده روی زمین خوریده اقسام برتر



شناوری در آب دریا گزیده و انواع کوچکتر مال در آورده و هر هوا پر و آلود
از اوایل این عهد پستانداران یا چارپایان کوچک بوجود آمده و در اوایل
ان ثوبت حیواناتی که بر رخ بین مرغ و سوسمار یا مرغهای دندار بودند گذشته
از پیش جنگها از اشجار جنس کاج و انواع درختهای بی گل رسیده تا این
مرغهای غریب در جنگهای متناسب با شکل و خلقت خویش از این شاخ بان
شاخ پرند آسمان همواره از تیرگی و پرابری کلم کرده بتوا از گرمی کاسه فصل
و اقلیم بر اختلاف افزوده در میان رسیدنهای پس از مدتی درخت و گیاه
گل دار که لای گنجینه بهار است دمیده حیوانات بی استخوان نیز از حشرات
و مرجانها و اسفنجها و غیر آن تغییر یافته تا کار بطور پروانه های خوش پرواز
کشیده سوسمارهای بزرگ عهد ثانی از میان فته تا بعد از هزاران سال عهد ثانی
و زمان کثرت چارپایان و بسیاری طسیو در رسیدن از سنجله بدون آنکه پیشتر
متذکر میویم که همان ماهمواره و تغییر است و تغییرات آن تدریجی است بلی این
کارخانه عبرت را همیشه در تغییر تدریجی بوده و مقصود از این تدریج آنکه مظاهر وجود
تمام مابرج کمال را پیاپی و برزرد بان ترقی صعود نمایند از تفاروح قوای
طبیعت است و این معنی در آنچه کشف حقیقت عالم خلقت از غمهای نقص هر

کرده تا باستانی کمال ختم کند و آنرا چون است که از ظهور حیوان و نبات میگویند
 قرن و سال گذشته تا حیوانات عالی و نباتات طریقه عهد ثالث ظاهر گشته
 درین فکر بودم که طبیعی در آن حوالی بنامی خواندن گذاشت و نیمه دوشنبه
 از باغ وزیدن گرفت گفتم تبارک الله اوضاع خارج خیالات مرا استقبال
 مینماید و نیم بهار و آسنگ برار خود میگوید این دوره که در فکر آنی دوره بود
 خوش و نغمات دلکش است این عصر صفاد طراوت اگلهای نگارنگ و عطرها
 گوناگون پیش از هر عصر و زمان بوده و درین عهد طبعی خواننده زیاده از
 عصر نغمه سرایی و پرده سازی نموده و داشتم در فکر عهد چهارم میرفتم و
 منوح شدن حیوانات عظیم البخته خشن و باقی ماندن انواع طریف تر امروزی
 و ظهور نوع انسان و درخشدگی کواکب آنرا بنظر میآوردم که خورده خورده ریشی
 طایفی در هوا و صدای لطیفی از دور مرا که گویی در خواب خوشی بودم بهوش
 آورده چون دیده را بیشتر گشودم دیدم آسمان در سمت مشرق باز است و تبارک
 طلوع ماه ظاهر شده و چون گوش مرا دادم شنیدم که خواننده بآهنگ موزون
 میخواند (دور همچون گذشته نوبت است)

گفتم بی تا عمل با تیره است همان بهتر که رموز عشق با سحر حقیقت او پر و کنا یا سحر
 بگویند

تحقیق در تربیت اخلاقی

(مقاله ذیل کمال کفر است با مقاله است که استاد نیکو منش من میفرمود
 مدیر رساله الیانس فرانسه در لزوم تربیت عقلمانی نگاشته و من بنده ترجمه
 نموده و جداگانه بطبع رسانده ام و اگر بخواست خدا اتمام این مجموعه میرسد
 هه فروش نسخه آنرا نیز با این مجموعه همراه خواهند کرد)

درین مقاله میخواهیم از تربیت اخلاقی سخن را نیمه در آغاز ظلام باید متذکر شویم
 که موضوع گفتگوی ما لزوم نیکی اخلاق است تنها بنظر شخصی یعنی بدون حلقه
 زندگانی در هیئت اجتماعی پس گوئیم آدمی از یکطرف حتی دارد که او را بجنب بقا
 و طلب سعادت خویش و امیدارد از طرف دیگر اهل نظر را همیشه این احتمال
 بخاطر میاید که شاید انسان را در دوره زندگانی اینجهانی تکلیفی باشد و من
 بنده بودن تکلیف مقدم و برای اثبات مدعای خویش ابتدا تکلیف انسانی را
 موهوم گرفته میگویم مطالعه قوانین طبیعی حکم قانون ارتقا مینماید که اگر
 تکلیفی است در طلب ترقی و کمال است و مجبوریست آدمی در چنگال قهر طبیعت نشاند
 میدهد که بقا و سعادت او نیز در پیرایه این طریق میباشد پس چون باین نظر

تکلیف انسانی خود لازمۀ سعادت و بقای اوست هر صورت نمیتوان تکلیف
 برای بشر بجای موجودم گرفت بلکه همین نکته کافیست که حقیقی بودن انرا مسلم کند
 چون تکلیف انسان اغلب ترقی و محال نیستیم اول کار واجب است که
 شویم تا بدست خود بر نقصان قوای بنی که طبیعی عمر است بفرایم یا خرابی و
 فساد ی بر این نقصان طبیعی اضافه نکنیم آنگاه در تحقیق این نکته برائیم که آیا
 وجود ما قوای هست که قابل تکمیل و ازدیاد باشد و ما خود تکمیل و ازدیاد آن تکلیف
 باشیم یا چنین قوه موجود نیست؟ جواب این سوال را نیز بطریق اختصار این
 گویم که در دوره خلقت در سلسله حیوانی از تمام جنبه های مختلف حس و شعور بدن
 کسر و نقصان باقی مانده بلکه همواره رو بر یادتی و محال داشته تا در نوع انسان
 دو قوه عقل و ذوق امور لطیفه بنظر پیوسته و بشهادت تاریخ نوع بشر
 همیشه تکمیل این دو قوه معسنومی در حال ترقی بوده تا برین بسط قوای عقلانی
 ممکن است و نظر بر صورت ترقی برای بشر ضروری باشد

حاصل نه عاقل نیست که لازمۀ اخلاق نیکی و حفظ قوای بدنیست بواسطه دوری از
 انواع رنشتی و ناپاکی و بسط قوای عقلانی از راه دانش و طلب معالی و از
 میتوانیم بر پرورش بنی و عقلانی تعبیر کنیم در بصورت مقصود از تربیت اخلاقی



که پیش گفتیم چیست؟ موضوعی جداگانه است یا جزئی از همین دو مسأله؟
 جواب اینست که در نهاد آدمی امور خفیه ایست که مانع اقدام و ثبات قدم است
 و تربیت مدنی و عقلانی خویش و بجای آن بایستی امور دیگری باشد که انسان را
 تکمیل نفس خود و اودارد و درین کار برای او همت و پایداری آورد مشق برداشتن
 آن خفایای مذمومه و گذشتن این ملکات ممدوحه است که تربیت اخلاقی
 خواهیم یعنی چون تربیت اخلاقی گوئیم مقصود ما مفقود کردن مانع و موجود نمودن
 مقتضی است برای تکمیل نفس ما و پیشرفت مدنی و عقلانی
 ازین در که دارد مطلب شدیم طریقه آنست که ابتدا توضیح گفته بود ازیم و
 آن گفته جواب این سؤال است که آن موانع خفیه در کار تربیت مدنی و عقلانی
 چیست؟ و سرسره که اند که اطلاعی از اخلاق یا نظری در مدارج عرفان
 باشد فوراً خواهد گفت آن مانع هوای نفسانی است. این مدعا کاملاً مقبول است
 لیکن باین جواب حل مشکل نشود چه روح سؤال اینست که هوای نفسانی چیست
 و از چه باشد که در کار نهاده وجود آدمی فرمان و است؟ من بنده عرض
 میکنم اگر حال عقده ای انسان را نسبت بجهیزات و قوه تعقل و تصرف و انیم نفسی
 که ذکر شد یعنی هوای نفسانی مانع ترقی و تکمیل از کمال او تولید گشته توضیح

آنکه آدمی ابتدا بموجب قوه تعقل تواند است در اعمال آن قوای طبیعی که متعلق
درک لذتی است تا حدی افراط کند و رفته رفته بر آن تعقل از جاده طبیعی افزون
و اعصاب و مانع راز و خرابی و فساد برده از عادت باین افراط که در علم
امراض عصبانی گردیده و بارت از فردی نفس و گیر رسد میل شدیدی برآید
روی در آن گونه اعمال حاصل شده که حیوان نیز طبعاً از افراط در آن جدا
میورزد و این میل شدید بخلط کاریست که هوای نفسانی گفته اند و زبان است
و سادس شیطانی خوانده بنابراین اگر انسان مبرانی بدست آرد که باند
صع حیوان نیز افراط و تفريط از یلد گیر بدهد و از زیاده روی جلوگیری کند
خطر هوای نفس جسته و خوی فرشته گرفته باشد و همه کس دانند که بدست گیر
این میزان عقل است چون عقل همیشه مطالب ابا الهام در نیاید باید تجربه که
ارماس اصلی دانش است جوع نماید و نکته تقشیرش کردنی است که عقل با دور
علم و تجربه کافیت که ما را بر منزل مقصود رساند یا قوه دیگری باید که سنگین
هوای را از زمین بند براند و بنده شرمند از عجزی که خود بمواریه احساس کرده
نتیجه میگیرم که عقل مردم متعارفی با تجربه و علم حالیه ما برای تدبیر این جهاد کبر
کافی نباشد و آه از آن بجهای و حانی که این بیچارگی در چنانچه برای نفسانی

برای شرف ضعیف پیدا کرد

تجارت آنکه تحقیق کامل این نکته را نیز باید بگویم عقل و علم با نوری که مافعالین
 دو چراغ راه می بینیم نمیتواند هوای نفسانی را یکباره از نهاد ما بیرون
 آنطور که آفتاب جهات تابناکی شب بایک پرواز میان بر میدارد پس
 که عقل و علم جلوگیری از بروز هوی و هووس باشد و این جلوگیری بونجه
 و مجادبت صورت پذیرد مجاهده را نیز بایه اصلی غرم راسخ و قوت اراده
 است و هر که این بخش الهی ندارد از توسن اقبال پیاده باشد بنا برین
 مایه مانی را که برای دفع موانع نیک اخلاقی یا ترک هوی لازمست دست
 آوریم و میتوانیم بان ترتیب بشماریم عقل علم مبسوط بر تجربه غرم راسخ
 یا اینچه خاطر متوجش و قلب مضطرب من میگوید آن دارو که بحسبم بدست
 و چاره خرابی معلوم نشد اکنون باید دید برای آنکه مصداق غرم راسخ
 بوقوع پیوندد کافیت که میل آدمی بسوی خوبی و اراده او ترک هوی باشد
 یا برای میل و اراده نیز راه انحرافی گذشته اند آنکه در فطرت بشر و سرگذشت
 انسان نظر دقیقی دارند میدانند که در با موارد بدون آنکه پیش منی و حلوی
 ممکن باشد آدمی باید در یکسان بر یکی از چند کار مصمم شود و همیشه یکطرف از هر کاری

بسوی هوای نفس تمایل است و ناچار طبع آدمی بآن طرف تمایل باشد در آن
 آن بابت کمتر از یک آن که تمام مدت تقسیم یعنی تعلق اراده است بامری
 شروع بعمل نماید در همان لحظه واقع گردد و چگونه باید غرم راسخ ماند و اراده
 بخوبی تعلق گیرد در حالیکه شاید بر علت برای انحراف از طریق مستقیم فرام
 و از همه بالاتر حرارت هوای آن بی اعتباری است که وصف آن تعلیم در یاد مردم
 آزاد را بنده حرص و آز و نفس شمه و باز نماید بسیار تحقیقات سابقه و نظایر
 خوبی غرم راسخ داشتن یعنی در هر مورد بتقل راجع کردن بقوه عقل و تعلق
 بر بدی ترجیح دادن و در آن مدت کلمه گفتیم با آن موانع که دانی مجال
 عقل لاجاست و آنکه فرصت یابد و تکلیف خود را بخاطر اذیت و
 پس قوه باید تا سالک طریق نیک اخلاقی در بر آن بدون فکر تکلیف خود را در
 یابد و زود بادی آن اراده کند مگر باین وسیله غرم راسخ و ثبات قدم
 امکان پذیرد

خوشبختی آنکه این قوه نیرومند دارد و نام آن استواری نفس باشد اگر چه شاید برخی
 منش استوار را همان ترجمه غرم راسخ دانند ولی بهر صورت ترکیب این دو
 لفظ را برای طبع مخصوصی که از بدبختی یا مشرق ریسنها اروپایان بیشتر است

و در اینجا ما به ترقی ایشان شده اصطلاح میکنیم و میگویم صاحب منشش هوا
 کسی است که اخلاقی او تعریف در آید یعنی توان گفت این مرد صاحب خلق
 خلق ثابت است مثلاً راستوست و اگر شک از آسمان ببارد یا خلق عالم
 بترجیح دروغ غلوئی متفق شود که همسر کز دروغ گوید بنا بر این چون استواری منش
 موهبتی فطری است صاحب آن برای تقسیم غم در گرانیدن خوبی خدان
 محتاج به فکر و تعقل نیست و این دلیل قیود فکری مکرده بخوبی گراید از نیرو این
 فطرت عالی بالاترین و والاترین نعمتهاست و در بنای اخلاق محکم ترین مبنای
 میباشد و اگر درین خیالی که محدودین ازین فطرت آنچه باید نمود عرض میکنم
 کسب منش استوار نیز ممکن است منتی آنکه چون کسی شد برای نهادن نمری
 میان لفظ را عربی کرده این جماعت کسی را ملکه راسخه مینامیم و میگویم باید
 اصطلاح هر کسی باید جدا با خود بگوید و فراموشاید که دارای استواری منش نباشیم
 تا به اشتغال جانشین آن یعنی ملکه راسخه نیکی نایل شود و در اینجا باز مشکل عصبیست
 که از توضیح این عبارت اغراض حل آن دست میآید
 برای صاحب منش استوار مشکل نیست زیرا که بعقل و علم خوبیا را از بدی تمیز میدهد
 و بجهت و مجاهده با اخلاق نیکو متخلق میشود کار مجاهده را بعزم راسخ از پیش میرود

و چون غم او بر استواری منش مشکلی است بر کز متزلزل نمیکرد لیکن آن بجای
 که باید بجایده تحصیل ملکه راسخ نماید مشکل بزرگی در مقابل است چه باید غم و اراده
 خود مشکلی شود و بسیار آنچه پیش گفته ایم با افتد که مختار اراده خویش نباشد
 لهذا درین موقع قبل از وصول ملکه راسخ فضايل را دعوی دیگری در کار باید داشت
 در راه فروماند چون من خود با تجسس بسیار کشف این را دعوی چنانکه باید تا
 نکر دیده ام برای جلب توجه صاحبان نظر میگویم هر کس میخواهد استوالاتی را
 که تربیت اخلاقی باشد بخوبی جواب دهد مشکلات اکاملاً حل کند باید سعی
 شود تا این را روی نایافته را بیابد بعد از آن میگویم تا کزین وسیله برای
 جلوگیری از هوای نفسانی و رسیدن بملکه راسخ نیکی در دست نبوده بلکه بود
 آن را میتوانم بر زبان قاطع ثابت کنم و آن تغییر اخلاق است در کسانیکه
 باین کار گماشته اند بعد از ده میتوانم عرض کنم اگر این وسیله قطعی محکم نمیدانم
 مسلماً و سایل عدیده نیست تربیت و کیت که نداند از ترکیب چندین ^{صفت} صفت
 طنابی درست شود که محکم تر از کمد تهن باشد و هرگاه کسی ترکیب آن را
 با مشکل منسوب کند جواب میهم که از مشکل تا محال هزار فرسخ راه است و اگر ممکن
 نمون در محال را نمیتوان متوقع بود مردی در انجام دادن کارهای ^{صعب} صعب

آبی مردانست که همیشه برای ادای تکلیف حاضر است و ادای تکلیف کسی کند که از
 اقدام بکار صعب و قبول زحمت و نگراند چه اگر بر جبر و تحمیل بر طبیعت خویش
 داخل تکلیف آدمی نباشد غالباً ادای تکلیف با مجاهده یا جبر و تحمیل بر طبیعت خود
 توأم است و چنانکه اشتغال بکار بموجب فعالیت شریا و شش و جنبش طبیعی
 کلیه موجودات است اسباب بزرگ سعادت میباشد و پاره موارد تحلل امری شایسته
 بخودی خود مایه سعادت و خوشی است دلیل این آنکه موافقت سعادت
 تکلیف است که در ابتدای گفتگو بان اشاره نمودیم و مثال آن شعنی که آدمی
 دارد و قیله بجز و تحمیل بر طبیعت خویش عیبی از معایب خود را پوشانده یا بکلی
 از نظر محبوبی دور کرده و از آنجا که این بنده خود برای نصیحت کردن بپیشرفت
 پر کوچم و چنانکه شاید این بزرگی نموده ام این شعر از حضرت اجداد من
 سره میخواهم که میفرماید

ز مشقات طریقت غمان مناب ای دل که مرد راه نمیدانید از شیب و در
 اما از وسایل جدوگیری از هوا می نفسانی اول آنکه از مواقع گرفتاری بچگونگی
 دشمن درونی جهتناب کند و اگر چه این وسیله زیاده از حد ساده نماید و نظر
 آید که ذکر آن غیر لازم بود این ایام تجربه دانسته ام که از تمام وسائل مهم تر و موثر تر

و از بخت بود که بذكر آن پرداختم و سید دیگر آنکه در تمام مواردی که مانع معنوی
 کار نیست یا آدمی را یا رای دفع آن نیست چنانکه از آن قشر ممکن نباشد به سببی
 گرانید تا تخم نوبها اندک اندک در زمین خاطر برود باشد که برخلاف معمول دیده
 گلهای مجال کلاه برزخ را بنسب و فضای دل ابوستانی خرم نماید بعبارة دیگر
 عادت به نیکوکاری همواره دایره بدکاری را تنگ کند تا نظر رحمت الهی جلب
 شود یا در اسباب ظاهر بروز سببی موجب توجه نفوس شده علل تشویش بخیر
 و خوبی را کرد انسان جمع و فراهم گردد و روح این مطلب نیز خواجۀ آرا
 ذوق لطیفه بیان فرموده است.

و لامعاشیر چنان کن که گریه و پیا فرشته است بدست عالمدا
 گاهم آنکه از تمام حقیقات ما معلوم شد دوری آدمی از بدیها بقوه کف نفس
 بسته و لازمه این خصلت مجاهده میباشد اکنون باید گفت قوه مجاهده در اشخاص
 مختلف است و شاید ضعف آن نتیجه ضعف عدم سلامت باشد در قوای بدن
 راجع بدماغ و از نیرو سلامت مزاج را در قوه مجاهده مدخلیت تمام است ولی به
 آنکه در اشخاص ضعیف علیل غم و همت مجاهدت بسیار دیده شده باید فرض
 کنیم در قوای دماغی مربوط با راده از علیهای موضع بن ضرر دارد و باید ملک را

حکم را باید مستلزم شماریم چه می بینیم همواره در دوره ترقی بسط قوای مادی و
 جنبه و قوه بدنی میگذارد بنا برین برای ازدیاد قدرت مجاهدت واجب است که
 بطور کلی مزاج را سالم نگاهدارند ولی این قوه را نیز باید مانند قوای مادی و
 عقلانی دیگر تشریش و مداومت در اعمال آن زیاد کنند یعنی قدرت مجاهدت
 بجایده باید افزود و چندانکه مجال اختیار هست درین کار کوشید تا این
 کوشش خود به تنهایی بلکه راسخه مجاهدت گردد و از آن پس رفع موانع کند
 برای آنکه اطلاع مابین وسایل جلوگیری از هوای نفسانی کامل شود نظری کلی
 نیز در اصول مکارم اخلاق لازمست و این کاریست که بطریق ذیل خواهیم نمود
 صفات اخلاق نیک بمنزله درختی است که اگر از من رسی گویم از شاخ
 باغ بهشت باشد این درخت ریشه ایست که باید در خاک پر قوت نشیند و
 و شاخه های پر برگ و شکوفا که در بوستان خلوت بر کس شکلی در آید و بهر صورت
 بزرگ و زیور رضوان و ارم فراید آن خاک نجش که ریشه این درخت در
 نشیند منش استوار است و ثم این شجر چنانکه پیشتر گفته ایم تربیت بدنی و عقلانی
 بر ماست که سایر اجزاء معلوم نمائیم و عجلاله ایجاز سخن را بدگر می از ریشه و شاخه
 و یکی از شاخه های شکوفا اکتفا میکنیم



من نبذ و ریشه درخت اخلاقی و صفت غایت نفس و شرم و حیا می تواند بایستد
 قرار میدهم و غایت نفس جهش شرف آبخیزی میدانم که از افراط آن بترس
 خود پسندی حاصل گردد بل آن حسی میدانم که انسان در عین خضوع باطنی
 و اقربا پستی خویش امیدارد که اخلاق اطوار خود را مناسب مقام بزرگان
 نماید و نمیتوانم بگویم از حیث و غایت نفس که امر یک مقدم خواهیم داشت
 چه آدمی باید از راه غایت نفس از ردایل و دمایم اخلاق خود بخل خود و ترک آن
 کند و از زالت و ذلت شرم دارد تا دارای حس شرف گردد و بر عزم بند
 ساق که باید ازین شبهه در آید صدق در گفتار و راستی در کردار است زیرا که
 راستی یا راستی در کردار خود حاوی بیشتر نیکو بیاست و صدق در گفتار آید
 مجبور میکند تا از بدیهائی که اظهار آن شرمندگی آرد بپرسد و از آنجا که راستی
 را سگونی ناچار باید با نوعی از جنبه قهرمانی همراه باشد و زشاه و زشتی
 مقتوی رشادت و توانائی بدن تکمیل این خصلت متعالی گشت میدهد ولی درین
 مورد هم مشق تخلق بخلق منظور مؤثر است و محرک این مشق تبه و تذکر باشد
 اما آن شاخه یا سگوفه که بهترین گل بوستان ملک اخلاقی دانسته ایم و میگویم
 خرم کلاه خویش بوجود آن بیاریم یعنی ذیل این گفتگوی پریشان ابو صفیان

اگر پیش و هم حاضر بودن برای خود گذشتن است و از خود گذشتن است
 سخت ترین کار آید لیکن چون درست بینی از آنجا که میتوان یک آن خود
 گذشت این گذشت از ترک هوی بهتر است شوق و شوری که محرک آن باشد
 آنرا از تمام مکارمی که گفته شد آسان تر نماید و این سبده را در این موضوع ^{تحقیقی}
 است که هر چند در خانه (دورانی شوش) اشاره بان کرده ام و اینجا
 چون مجال تفصیل نیست بایر ادا آن میردارم و در عموم نباتات و حیوانات ^{انسانی}
 بدنی و تربی و خایف اعضا طوریست که گویا مقصود از خلقت بدن تولید
 بوده و این نکته در سلسله نباتی ظاهر تر است چنانکه در گیاه شناسی ^{طبیعی} ملاحظه
 طبیعی نباتات این برای بیان گرفته اند ازین معلوم شود که در ^{طبیعی} تقاضای
 حیات امری مهم باشد و اهل نظر باید که در رموز این مسئله به وقت تحقیق گرایند
 حیوانات کیفیات تولید مثل و طبقات پست که ظاهر خلقت حیوان بان ^{تولید}
 گشته بسیار ساده است ابتدا یک فرد تنها برای انجام آن کافیت توضیح
 آنکه تا حیوان ذره بینی و یک سلولیت مانند انواع میکروبهای حیوانی تولید
 تقییمی است بدین کمیند که از آن دو فرد جدیدی ^{تولید} گشته که گاه با اتصال
 دو فرد و تبادل اجزائی از آن دو در کمرشته حیوانات ذره بینی ضعیف شده تجدید

قوی حاصل شود و تکرار دفعات بحال این امر نیز مناسب با درجه نقص و بحال
 حیوانات ذره بینی باشد در حیوانات غیر ذره بینی پست از تولید مثل غالباً با کفایت
 است بطریقی شبیه بخوان زدن نباتات بعل میاید شرکت و فرد در این امر
 امور گاه گاهی برای تجدید قوی و رفع ضعفی است که در افراد آخری ظاهر گردند
 و بتدریج در دوره ترقی تولید مثل توسط کفایت غیر ممکن و وجود و فرد واجب شود
 و این متعارف با حالست که قوه حرکت و هوش کافی در حیوان پیدا گشته و
 در آن ضمن که هوش حیوان بیشتر شود حال طور می شده که مادر باید پس از تولد
 نسل خود را پروراند مختصراً از ترقی حیوانات تفصیلی در کیفیات تولید مثل مدید
 و ازین تفصیل کار بطور خلاصه چنانست که در دامنه این علقه بجای کشد که
 مادر برای حفظ مولود خویش از جان میگذرد چنانکه کماکیان یا مرغ خانگی و بسا
 حیوانات دیگر می بینیم و غریب تر آنکه درین مورد حیوان هوش خیرات را هوش
 فوق العاده ظاهر سازد و برخی از حیوانات مثل کبوتر و طیور دیگر و ماده بطور
 جفتی مهربان با بسم سر فرمایند تا بچه های خود را حفظ کنند و بیرون دهند و در حیوانات
 برود را حساسات لطیفه بسیار است آری باب آتش همه میدانند که نغمه های
 روحانی مرغ سحر نهان باشد می نماید اگر گشت در آن دم که شوریده و از نغمه سرانی

گراید آتش در دل او گل کرد که او را بر سر کلبا گشت زدن آورده است اما
 در نوع بشر این علاقه محبت موجب تشکیل خانواده گردیده و از آن کیفیات
 عالی به اسم عشق ظهور پیوسته و فروغ این حس چندان بسط یافته و لطیف
 شده که اصل و منشأ آن فراموش گشته در بعضی اقطار با قصای اوصاف
 زمانی و مکانی حب قرابت بخش وطن پرستی نوع دوستی رسید و در قطار
 دیگر صاحب نظران پاک و امن از عشق مجازی به عشق حقیقی یعنی عشق الهی
 حق نایل گردیده اند باین رقیب از ابتدا می خلقت موجودات بنامی نهاده اند که
 از تمایل آن لطیف ترین ذرات به اسم خون عشق بیرون آید و بر حکیم عقل رب
 دستی نماید و بهر صورت که این عشق متصور گردد حاصل آن از خود گذشتن
 است و فانی شدن در وجودی که بجای آن باقی شود چه در معنی آنرا که میخواهد فنا
 در وجود حق شود با آن کس که خود را فدای اولاد یا فدای نوع خویش میکند
 منظور باطنی کلی باشد ازین تحقیق بر روی هم میسبوان دانست از چه و خود
 پرستی مایه نجات و ابتداء از خود گذشتن تنها وسیله راحت و سعادت حقیقی است
 همچنین موافقتی بین عرفان و فلسفه علوم طبیعی مقرر شد چه از طرفی چون فرض آن
 کنیم که در وجود آدمی غریزیه قوای طبیعی خیریه نبات بهر محسوس گردد که

خودی انسان امری موهوم است و از طرف دیگر می بینیم ترقی حسی انسان را
 ترک خود می کشاند پس درین فکرها فرو میرود و گم از گم می شود معلوم است که رنجش
 موهوم بزرگ یعنی ترک خود می موجب حصول برپایستی و علت حصول
 بقا نباشد در هر حال از شرحی که گذشت چنین بر می آید که در جنبه اخلاق مقصود
 خلقت ترک خودی یا از خود گذشتن است که بوسیله عشق و محبت قیصر گردد و از
 عرفای ربانی که مقام عشق را بالاتر از عقل دانسته اند اعتراف می خواهیم داشت
 لیکن اگر بمقتضای ایشان بپذیریم باز باید مقام عالی عقل را در خانه وجود بسیار
 فراموش نماییم و بعقلی که از علم و عقل برآید و هوای و هواس از ابرشی بیاید

۱۰

مقاله که بنظر خوانندگان محترم رسید ابتداء دلالی تربود و علت حصول آن
 نقل باب منظومه مختصر و خوش مفصلی بود مبنی بر فروتنی و عدم خوابی بسیار که بعد
 همیشه خود از معایب و مفاسد اخلاق خوش کرده بودم حتی از دوستی
 معتمد که او امر ایشان برای این بنده مضاعف است آن افراط و فروتنی را ندانم
 دانسته بخد ف آن امر نمودند و فرموده ایشان بنده غافل را بکافی فتنه ساخت
 و اسباب شد که مقارن از سر گرفته و بشیر شود و زاید را انداختم

این تنبیه آن دو دوست معظم و تکمیل ساداتی که این آیام از معاشرت جمعی از خاندان
 معرو و این دیار حاصل کرده ام بر آنی این بنده موجب تنبیه چندی گفته راجع به
 اخلاقی خویش که دریده و آزار بجای که این مقاله یا ما اینها را حساسات شخصی است
 اگر چه که آن چند گفته شود نام تحقیقاتی که در فوق نموده ام ناقص خواهد بود
 عرض میکنم

من بنده و مانند سایر اعضای خانواده خویش از پدر بزرگوار خود تربیتی یافته
 یافته ام که در صد مقاله اخلاقی دیگر بان اشاره نموده ام و نباید انکار کنم
 که از اثر آن تربیت بیار و اخلاق نیکو مانند سگونی عادت کرده ام و
 چنین میسایم که بگوهر ذاتی و غریز و اراده شخصی کسب فضیلت یا رفع عیب را
 خویش نموده ام بلکه در حدی که اخلاق نیک من آموخته ام و تربیت من از من
 اقتباس می شود از عهده جهاد نفس اماره بر نیامده ام شاید که از غمت نشسته
 مقصر باشم این تصور مرا یکی حضرت خود متعقد ساخته و علت شده که غالباً ^{منفعل}
 و در عین گهنگوی اخلاقی منفعل تر دوستانم این یک شبه فروتنی از روی
 عقیده را عفو فرموده اجازه خواهند داد که بگویم اکنون بدون آنکه اعتقاد
 من در باب فضیلت خویش خدایان تغییر کرده باشد نفاتی را در یاقه ام

۱) اگر من حقیقت بصیرت و فطرت کجی دارم اثری که مستلزم تربیت مردم و تربیت
کج کرده ام من تغییر و اخلاق استم میکند و آنرا اگر نمیتوانم دیگران را
بسرشت گرفتن از غم و اراده خویش دعوت نمایم میتوانم بابر تخریب شخصی همان
اصلاح اخلاق را اثبات کنم و بنا برین حق دارم دیگران را با قوت قلبی که
موجب قوت کلام شود با اصلاح مفاسد اخلاق بخوانم

(۲) یک علت آنکه غم خود را در اصلاح اخلاق متسرک را بسیار فایده مند
بود که در فوق اشاره بان گفت توضیح آنکه ابتدا از راه فروتنی بعد از خوی
از معایب غیر ظاهر برداشتم و این را بعد از چند عادت گردیده حالی پیدا
شد که گویا عذر خواهی زبانی را و اوقات عذر خواهی غیبی و انشائی موجب
سستی اراده میگردد اکنون مستحضر بودن برای عذر خواهی زیاد نوعی از دست
نفس و مانع قوت غم است باید خود ستانی کرد و برای عذر خواهی زیاد غم
محضر نمود تا اجبار با اصلاح اخلاق پیش آید و اراده قوی شود

(۳) علت دیگر آنکه موجب طبع شاعری و انس بکتابهایی که پر از امور لطیفه
بوده و ذوقیات لطیفه یا لطافت ذوق را برای خود اساس اخلاق قرار داد
بودم و حال آنکه ذوق لطیف یا امور لطیفه ذوق باید بحسن اخلاق گدازد و کلی

میان اخلاق نمیتواند بود اخلاق نیکو بانی است که پایه آن مناسبت ذاتی و
 شهادت فطری یا کسبی باشد یعنی سالك این طریق باید پیری غیر از ادای ^{تجرب}
 نظریه باشد و هیچ چیز حتی حیات بعینه او را درین طریق متزلزل نکرده
 (۴) علت یتیم آنکه غم در اختیار خوبی داشتیم ولی متذکر نبودم که لوازم ^{را}
 نیز باید فراهم نمود بلی امروز میفهمم که اثر غم و اراده بیش از آنست که تصور ^{را}
 بشود آنکه بر فراهم نمودن شرایع و لوازم شیرفت تعلق گیرد غم نمودن برای ^{این}
 در ای فلان خستنی نیلویا فلان فضیلت شوم در حالیکه دست را روی ^{مید}
 گذارند و در گرد آوردن لوازم کار نگذاشته اند مثل آنست که هیچ غمی نگذاشته
 زیرا که هر مقصودی از کسب مکارم اخلاق تا اقدام به هر گونه عمل خیر و بکر ^{لوازم}
 دارد که تا فراهم نشود آن مقصود انجام نمیدارد این ^{را} بطرز دیگر نمیتوان ^{بنا}
 نمود و آن بیان اینکه غم و اراده باید بکار کردن نفس گیر و تاقیه محاسبه
 حاصل گردد چه غم در صوت بیماری معنی ندارد در غم سخن خوانندگان محترم
 میگویم ناله ناله من نبوده از دست خویش و شسته ام در معنی ازین بود که غم
 خود را در کار کافی نیست استم نه آنکه بکافی فاقه این صفت بودم زیرا که اگر فاقه ^{بودم}
 بودم بآن گروا بس بولناک فرو میرفتم که آن موترا از ملک فاست و آواز ^{بود}

تا از دست خود بنالم بهر صورت حاصل تمام نخبها آنکه گه گوی باغی با بخت غم
 و ازاده شده پس چون از ذکر امور راجع بخوشی در گذرم خوابم گفتم بزرگان
 عالم را بپرسید که بقوه غم و کار خود را به مقامی فوق بشهر میرسانند و بعد از
 یاری خداوند منان بتأثیر غم و کار امیدوار شوید این بود غم نامه که گفتم

و السلام علی من اتبع الهدی

و پیاچه ذیل برای مشنوی موسوم گنج زر از جناب میرزا محمود
 خان نعمت دامت برکاته نگاشته شده و در اندامی آن
 کتاب مستطاب نیز نوشته میشود ولی چون طبع آن کتاب
 بتعویق افتاده درین مجموعه نیز مندرج گردیده

بسمه تبارک و تعالی

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
 زیر نشین علمت کاینات ما بقو قایم چو تو قانم بدات
 چنانکه مانند گان ضعیف را که از اجزای لایستخزای جهان حقیر تریم بلفحش
 گوهر جان داده جان ما را نیز فروغ دانش بخش و روان ما را نعمت بخش
 چون حسن و زیبایی را برمان توانائی خود کرده یعنی جنبه انصافت انشائه
 از این قدرت نموده دیدن این سر را دیده عبرت عطا فرما و از آن مایه که بنما
 دی دیدنیها را باین مشت نمایانما چون از تجلی حسن آتش عشق را پدید آورد
 بفرمان جان مشتاقان بسوزند لیکن باین آتش عشق که اگر روغن جانرا ببرد
 چراغی در خانه دل فروزد الهی ما را بسبکی و ناتوانی بپره کاهیم و تو خود دانی

که تا چه از مصباح خویش اکاسیم آن عشق مجاز را که بانفس و هوا و مستی
از دل تیرا را دور دارد و این همه اسرار خود را بدست آن باد صحرای گدازد و آن
بلائی عشق را قضا می نماید فرموده این شعله عالم سوز را بفرمانا وجودنا بود ما را
در کوره صفا بگذارد و از رنگ هوی و هوس و رنگ غرور و خود خواهی برآورد
اگر سیم یاسیم که جوهر ما را خالص کند و روح ما را بجای صدق و خلوص دهد
الهی حاصل این دعا و خلاصه دعا اینست که یا هدایت ما بفضل کل حال این
یا با آتش عشق سایه از آفتاب ولایت مقرر فرما و از آن پس که بنده منور
توانی دادی تا راه حقیقت بگویم زبانی نیریزد تا بگویم
از خدا بگویم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از نصیب
و اگر این ادب غیر از آن چیزیست که مرد را بدانش آن ادب خوانند بگویم
مسلم است که این ادب نیز ادبی باید تا فهم معانی آن نماید از نیز و ادبیت
در جهان معنی قدری بلند باشد و خردمند زیرک عنوین باین فن را از همه
دارد چه شکر و لکشم را با گوهر زیبایی حکمت عتد اخوت است و شکر خوش
باشد و در برای عرفان عهد مواصبت را اگر من خود بخود می دانم و غل
و فضولی را سری در میان سرهای گویندگان میاورم غیاثم عشق از این

در این میدان جولان بهم و مسکین این مشرب صافی را بر لال معرفت نشاند
کنم ولی بعلتی که گفته شد مجبورم باختصار گوشم و مختصر عرایضم اید من بنده
ارادتمند حقیقی گویند گاهم بشمار اندک پویندگان ااه حقیقت باشند نیست
که استاد معظم حضرت میرزا سید محمود خان فسانی فارسی متخلص مغت اار

چاکر اتم و بر اتم که سخی خید و در مدیاح ایشان بر اتم
یکی از کتابهای دسی فرانسه در ترجمه احوال (ژان ژاک روسو) حکیم و نویسنده
مشهور فرانسوی میگوید اگر بخوبید بدانید (روسو) را در عالم نویسنده کی
چه مقام بوده و نوشته های او در حال با ذوقان عصر او چه اثر نموده باید نظر
آید که زمانی نخبه امالی فرانسه در زندگانی شهری بسر میبردند و اوضاع بی
خارج شهر ابقو نیز نمیدادند اشتغال خاطر را بر تصنیع و امور مصنوعی
نمیدانستند بل خود را پیش و عشرت در مجالس که کمال زیب و زیور آن بلیل
بود و منتهای سعادت میبردند در چنین وقتی جوانی تقلید شبان و ادکی
طوار از لوله و صحرانزدان مجوسین در چهار دیوار شهر فرو داده گفت بیرون
از دایره سنگ شام و دوح اذاج یافت که گویا بر قطعه سنگ آنرا نیز جاست

دخت آنجا سخن گوید بحالی چو آتش گل بیروز و بحالی



آنجا کوه و دمن است و باغ و چمن آب جاریست و دانی از کوه و رت عاری
 اگر در شیب یا فرازا است که در آن سبزه و آب در آن فرازا است نه تنها مرغ
 که هر موجود پر و اربی پر با کلهای نوحه خسته و از نو نیاز باشد و شبنم صبحگاهی
 بر وصال محبوبان اشک شوق باشد مختصر خارج ازین چار دیواری است
 فضائی بی انتهاست که جهان حال آنجا است و آنجا آن صحرائی که این خبر
 آورد (روسو) بود و ازین بود که آثار قلم او عالم را دیگرگونه نمود من مبد
 نیز میتوانم در اوصاف مستادی نعمت عالیهت قریب باین ترقیب مضمون
 بدیعی بکار برم و بگویم در آن زمان که فساد و اعتدای تیرگیهای ابرینی را در دنیا
 ماجرا داد و بود و هیچ فرشته در دای روشنی بروی مانیکشود مردان ماهر و مسلک
 زرد و سیمه اعتدائی داشتند و مانند زنان باریشهای صوری است
 میگذاشتند بر کس جاه و بدالی مقرون بتنگ حاصل کرد چشمهای نابینایی
 فرزانه نمود و حدیث معرفت و استغنائی قناعت در گوشها بنزد افشاید
 تمدن اروپائی را دنیا جلی صرف متهم کرد و نه تنها عدوی حکمت و عرفان بل
 دشمن بدگشته شعرو شاعری شمرند باین طریق عذر بوالهوسیهائی دو
 خود را خواستند و دانستند که بجای افروندن بیش از کوه الوند از قدر خود کا

در چنین دورانی است و بلند نظر ما خمدان بودگانی را که خراسان را معانی خیری
 نمی جستند و غیر از این گنجهای نهانی سرمایه دولتی نمیخواستند تجدید فرمود و چنانچه
 که کار بزرگی نمود با آنکه از خوانین و ایشان دیار خویش بود و پس از یکدوره
 زندگانی که حاکم طاقی بر آن سنگ میزد و هنوز دارائی قایل داشت تمایل گزاف
 نفس را جز گوهر معرفت از هر چه داشتنی است گذشت آنگاه به استغای
 طبیبی که گردون را نخل سار و دارد مقامی گشت که برآمد چشم بگشاید
 در پس بخواند

در دیشم و گداور برابر نیکنم پشیم کلاه خویش بصدای زنی
 و در آن کج قناعت که گنج سعادت او در آن یافته حاضر خود را بر میشمرد
 قدر ادب مشغول کرده تا خلق زمانه را بناید که این مایه که شمار حقیر میاید بر جا
 ترین مایه ای بجهانی است بهترین حاصل زندگانی او خود از غفلت و اتمام
 دنیوی رسته و در گوشه سلامت نشسته و از آنجا که دستگیری و طبعه از غفلت
 دیگران را که درین راه همواره در خطر از نصاب میفرماید و اندان و بیت
 گوهر گرانبها که از گنجینه ابیاتش اقتباس شد

ولا این پند کن آویزه کوش که صدها تیر است از در شهوات

بخشت گریه‌بان زمانی سرموئی دل موری بسیار

مشنوی زیبای موسوم به گنج زر که این دیباچه را بر آن می‌نگاریم و همچنین شاعر
 آبداری که بان اضافه گردید از نتایج این دوره تجرد و روشی است از بر
 ارزش آنرا از دریا و کوهرکان بیشی است جوهر روح است و مایه فتوح
 نماینده استغناست و زینده بقا از نوع معالیه درشت لالی العوض و جف
 محاسن آنرا فصلی باید ولی از چون نبده الکنی بیش ازین طول کلام نشاید
 در داستان که موضوع مشنوی مرور است مختصر تحقیق میکنم و بقول عوام کلیر
 داستان معاشقه انطوان یا انطوائی نمر و ابروگر رومی را با کلمه
 ملکه مصر درین منظومه بی کم و کاست بنظم آورده اند و اهل وقوف اند که مطلب بد
 در چنان بحر مشکل کار کیت کار ناچخته طبعی چون من است یا بنرخداوندان سخن
 اما اصل داستان تفصیل آن از نوادر تاریخ است و اجمال آن اینکه کمال حسن
 بتواند با فتح سیرت توأم شود و عشق بالاتر از عقل را از جمله رد ایل کند و در صورت
 آنرا که دل بخین عشقی داده عزت و آبرو بر باد رود بی در آن اعصار که حال صو
 با کمال سیرت همراه بود عشق جهان سوزنم با عفت توأم میگردد و از نبرد طبع
 مرد از ابرو اگی و شجاعت سپرد و بهر وقت که حال برخلاف این شد بخت

مخالف گشته و آب بی آبرویی از سرها گذشته

تأیید از خواندن این داستان درین فکر فروزوی که چرا بدیع ترین مظهر درونی
یعنی حسن و جمال فرشته نشانی باینجه رشتیهما آلوده شود میتوانم گفت مفروده
یکی از حکایان عارف منش فرانسه در جنبه حسن در اشیا بمنزل صحت و مفاسد
که صنایع عالم بر مصنوعات خویش میکشد و بسا باشد که پادشاه قاهری
نامه از روی قهر و غضب بندهای خود نویسد پس چون خداوند یکتا صفت
خود را بر نامه قهر و غضب خویش که از دجال ملکه کلیسای ترا پیدا کرد

فلا مار یون نجم و حکیم مشهور فرشته نیر عالم را بنظرونه پر معانی تشبیه نماید که از آن
بیش از درونی مشهور و مافیهت باینجه را حکمت آن در نیایم ممکن است
تمام باشد و بقیه آن در اوراق دیگر بیاید و ما را بینه در بس که میدانیم گویند
مستوفی عالی و آنجا هم که رشتیهما و بدیها را بشرح آورد آرایشهای لازم را
از دست گذارد و اگر کوئی موجب آن قهر و غضب که پیش گفته است و علت

این رشتیهما و بدیها که امواج هم مقتضای قانون ارتقا چنین است
یکسره باید فاسد شوند و در رفتار روند تا دسسه دیگر قدم در میدان رانی
نهند تا خود محکمت باله ازین ترفیع غریب چه خواسته و بزم هستی از چه و آن

اگر استب باشد خاتم سخن را بعد را کند و قاتی عرفانی را از حکمای مغرب نقل نمودیم
 گویم این تقصیر از بنده نباشد چه اوضاع تمدن اسباب شده که ما را بر موقوفات
 اروپائیان ستم افشای حاصل میگردد و زلال حقیقت آنچه تفاوت که ازین منبع
 در آید یا از آن سرچشمه و نماید و عارف بانی مانیر فرماید

سه گمرد در بر ششم را و را پرنیان خوانی و سه یورپرد
 مادرین گفتگو که از کیسو شد ز ناقوس این ترانه بلند

که کی نیست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

طلوع آفتاب

شبی نزدیک سحر دیده از خواب گشودم دیدم در گوشه شرقی آسمان نیم قرص ماه
 با نوری ضعیف مانند شادی با حجب و حیا با سبکی جلوه گری میساخته چنانکه گفتی حوری
 بستی نظیر آسمان استاده و بنور چهره خویش در گوشه از زمین هزاران دام پری نشان
 میداد چه در روستای ضعیف متاع از دیدنیهای زمینی چیزی ظاهر بود ولی بشکل که گنگ
 و بجم و خیال بر حمت آرامی صوتی لطیف میشد درین حال سپید از افق طالع
 بطوری که گویا مقراضی همین دامن آسمان ابرای عبور روشنی میبرد و پرده شب میبرد
 روشنی صبح فضای هوا را سفید کرد و برگ درختان از لاجوردی نیره بسبز نگاری
 مایل شد نیم صبحا پس برگ درختان بر بخشش آورد و مرغ سحر شروع بنغمه سرایی نمود
 پس از ساعتی که صبح ستار تقلید میدیفا کرد آتشی سرج گنگ بخرمین ابرها در گرفت
 پهنای یکی دو قطعه ابر سفید که گفتی لطاف فلک و خیمه باشعور زین همه رنگ طلاشت و گم
 بر یک بلون از غوانی ملون گرد آنکاس آن رنگ سرج فضای جهان را بسرخ نمایان داشت که
 ناگاه هوا در کنار افق بر خود بلرزد و برقی هزار برابر روشن تر از برق ساطع بر زمین
 هست و سافت آنکه همواره بر روشنائی آن برق میافزود و علت این بود که قرص خورشید با
 شلوه نام طلوع میفرمود و در دهن درختان خود را بنامی نموده پس از آنی خمر کی چشم دیدم زیبا نیایی
 شبانه شبانه از طرف شدن آن میترسیدم بخود اشکال ضعیفی چندین برابر شده و درختان
 آفتاب بر آن زیاده داشته گفتم طلوع آفتاب حقیقت نیز چنین خواهد بود...!

تقریر استماع مدسه دولتی نقاشی یا صنایع متصرفه در ایران


(۱۳۲۹)

بر که از ارباب نظر ذوق حسن و زیبائی بست این مایه بشری را از نشانهای
خاص شاهد حقیقت اندک و کجاست بی انتهای طبیعت جوید به طبیعت در مظهر
بعدی مجموع آن موجودات جهان باشد که تنها مصنوع صانع بهیاست
و حسن و زیبائی نیز نشان قدرت و کمال صانع بگفت پس چون باین مظهر
آشنا شدی گویم

اگر تصنع بعالت دوری از طبیعت مایه تج و زشتی است صنعت و هنر کمال خود
نمایند و طبیعت است و آفرید در هر صورت حال شال خبری از حقیقت و کمال
صنعتها یعنی آن هنرها که باسم صنایع متصرفه نامیده اند البته بصیفت مایه
عبیه از حقیقت نزدیک باشد چه اگر کمال معماری بناسب صحیح در اجرای بنا
در بطاین امر با امور طبیعی محتاج بخبرنی دقتی باشد نقاشی و تجاری یا مجسمه
سازی آشکارا اشیا و مناظر طبیعی را بنماید و ذوق سلیم گوید صحت آن نیست
که شئی اصلی را درست تر نماید از آنجا که در سبک نقاشی قدیم با قیصر لطافت
در رنگ آمیزی و ظرافت خطوط میپرداختند قید ثبات و رعایت سبک را

یا قوه مناظر و عرا یا از میان قوه بود کسی اهمیت در تهیه سازی را درک نمید
 بایستی سبک نقاشی اروپائی در ممالک ما روی کار آید تا بخوبی روشن نماید که
 ایماقت رنگ آمیزی و طرافت خطوط کامل باشد این کمال جای شایسته تحت
 قواعد یعنی موافقت با تناسب طبیعی را گیرد و تصویر لطیف ظریف و دلنشین
 و قوانین مناظر و مرایا در خوشنویسی استوار شود بقا که قطع مطلقاً نه مردم
 و صنعتی مدوح که دارای تناسب طبیعی است و تنها بعضی از آرایشهای ضعیف
 آراسته

گرمیدن نقاشیهای فرنگی و شنیدن پاره قواعد گفته مذکور را ناقص دانستیم
 بنابر این یادداشتیهای راجع به مراد و ضایع مستطوفه شمار است و از آنجمله
 یکی آنکه هنر چهار یا نقاشی با برهقه شبیه سازی کامل منسوب به کمال نکرد
 شایسته و تحت تناسب اول شرط خویشی و لی بعد از رعایت این نکته کمال
 صنعتی است که مرد هنرمند از تراوشها که جوهر ذاتی او دارد چیزی بر صورت
 یا منظر اصل فرایه و اثر دست او کینیت با نمودی غیر از آنچه تمام چشمها در اصل
 دیدند و می بیند باید بنظر اول درین مورد خواهند گفت حسن با کیفیت کامل
 از بعضی کیفیات طبیعی افزوده شده و سازنده تصویر در کار طبیعت بطریقی

مدوح تعریف کرده امن بنده میگویم این پایه از برترتها گیلی از شبیه سازی
 نمودن آثار طبیعت باشد بهر مند بینا جنبه از جنبه های لطیف که از صفت
 در حکم امور معنوی گردیده و دیده های دیگر ندیده بخشی که از سرخس طبع او را
 یافته می رسند دست او را اینکار دینی از آنچه در طبیعت است محسوس میکند
 از بر و آشنائی بهر بار بصیرت بخندگان میافزاید و اهل نظر را بهات دقیقه متنبه
 میسازد حیات لطیفه را قوت میدهد و ترقی بخش و موش را محرک میگرد
 از خجسته صنایع مستظرفه کار ادب میکند و خوشی ادب که با مقصود پروردگار
 حکمت در یک لباس است با آن بهرهای زینده بهر بطور می پیوندد
 بدون آنکه در حدائق این برای بهشتی پیش رویم از جمله میستوانیم است
 صنایع مستظرفه و مدخلت آنرا در ترقی بشر بدانیم و معترف شویم که تاسیس در
 مخصوص برای آموزش این بهرهای دجانی از بزرگترین کارهای نیکوست لکن
 دانی که چون بهر خیر این خبر آورد ذهن بهر شنونده دانا چه میگفت
 میگفت درین فحط سال ذوق که جز مجال اغراض داشت نباشد چگونه دانی
 این لطافت داشته و اراده آزاد بوده که باین طرفه اقدام گراید تا ازین
 تار کجایه روزنی باغ پر فروغ میسوزد  بی شک توجیه اولیای

امور در خورشایش و سپاس است ولی این نعمت شایان باین عظمت
 حاصل شده که اتفاق را در عصر ما بسنجار ما بزرگوار مردی بیکانه صفا
 دمانی ظهور رسیده که آثار بزرگی او فوق ما بسنجار بهای ماست بزرگی
 که در تاریخ تمامی عالم عده به سران او بعد دقر نهایی صده ساله نیست
 جز صفای ضمیرش نقشی بهای ساخته های قلم او نباشد مهند
 که این اشاره خبر بخت میرزا محمد خان کمال الملک نمیتواند بود و اگر
 کسی درست قدر آن حضرت نداند باب هجش چنین خواهد گشت که
 من نبه و در کار سائیدار و پا چیده اکنه باید بصیرت نیست لیکن انقدر
 میتوانم عرض کنم در میان آنچه دیده ایم آثار دست کمال الملک
 منظر خلاقیت خداوند قادر است و از یزدانانیده قدرت و جلال باشد
 و بفرمت ایزدی مرادین زندگانی مختصر مفاخر بسیار بوده و یکی
 آنکه مرز خوشسیدن آن دست که لفظی برای وصف آن ندارم بایل
 شده ام و اگر از اخلاق است و بهر مندان خبر داری بر این تفاجر من
 مکتف نیازی به سینه مادرین روزگار خراب با طبع لطیف بهر مندی
 که چون برگهای گل با پرهای ظریف پروانه از بر خورد انگشت فرشته بزرگوار

کرد و چه غصه مستین و غرم محکمى باید در میان هزار حمله بجا دزد و انحراف از طریق
 خبر و خبری پیش نیاید آنچه ازین تصور یافتید همان اخلاق استادى نظر
 باشد و بنا برین درین قانون نفاق و دشمنى که شهر است هر روزه محبت
 محبت قلم بدست گیرد و دقایق آثار طبیعت را با قدرتی که از سر بجه غش نشیند
 روی پرده نقاشی گذارد

چنان نقش زینا کشد با قلم که گوئی برآرد وجود از عدم

دو انگشت او منظر کار هست

پرستنده پاک نیردان هم است

کتابخانه ملی افغانستان

۱۱۱۱
۱۱۱۱

مقدمه ایست که برای ساله مکاشفات علمی نگاشته

شده و فعلاً باین مجموعه اضافه میگردد

بوالعینم
مقدمه نگارنده

بجز دانش مجوی از عمر حاصل اگر خواهی که بجای اصل نباشد
هر آنچه از خویش دانی غیر دانش دل و جان ترا و اصل نباشد
و گرد دل می خواهد بود ناکاه چنان باشد که گویی دل نباشد
پس از سایش فروزنده هور و آفریننده دانش و نور که خاطر طالبان برتری
و کمال را گوید مقصود از ترجمه و نگارش این ساله مختصر آنست که خوانندگان محترم
ازین گنجینه پر بها همان کوهر قیمتی حاصل شود که جان و دل را واصل است و فوق
عوالم آب و گل چراغی که مایه بصیرت است و مقدمه بدار حقیقت نویسی که آدرا
بسر منزل مقصدی ادرست سازد و اگر گمراه صحرا را بکعبه آمال نرساند اندکی بسوی آه

و من بنده باو آری که از جان بر آید یارانی را که از هر چیزها نفعی برای تن خاکی خواهند
با کمال خضوع و عورت بنمایم که ساقی از علم غیر از علم نخواهند یعنی بطبع نفع تن از منافع
عاید روح نگاهند و اگر این دار در دل نشستی نیست محض ترحم بر گوشت مقدّمه اما
نخواهند شاید معلوم شود که ممکن است با فواید معنوی منافع مادی نیز همراه شود و
دانشی که مستقیماً صنعتی را نیاموزد و بسره و بیومی حاصل گردد و با این خیال و درود را
از جمله او نام است مخصوص بنده ضعیف و عوام کالاً انعام

و کتر سافره مصنف اصل کتاب در ابتدای مقدمه که بر این ساله نوشته چنین میگفت
(ای صبح آدمی اسرار باطن خلقت را نخواهد یافت چه این گوهری است که خالق بیکبار در دایره
مدغم خویش محفوظ دارد و بدست مخلوق ضعیف و نحس ندارد اگر انسان میتواند بدین آنکه
جسمانی در زنده باشد بهوشش خود را بشناسد و با بآثار طاهره آن علل باطنیه
معروف نماید و چون من برای غرض نیست و در ی بصحن گلستان گشاید)

ایک بنده شرمندۀ تمکین بر گفته را عرض میکنم تمام داراییها و اعتبارات دنیوی
برای این است که وجود آدمی را از آن بهره نیست یعنی هرگز جز وجودش و بستی انسان را
در دنی و مثنی نمیدهد و اگر چه سیری بیم از غیبل خرد و ناه اصل شهر گردود و اصل تن است
نزد روح و روان و حق شعور و از تمام ترقیات علم و صنعت هنوز غیر از علم و اخلاق با

به دست نیامده که بر حق و شعور و حقیقت روح آدمی افزاید و زنده رانده و زنده بماند پس این
 دو گوهر تابناک یعنی علم و اخلاق که بر دو مظهر فهم و بیانی است عزیزترین خلقی باشد که
 نصیب انسان است و طراز حقیقی جان و آفوسش آنکه درین عصر روشنی و صفایه
 در تمدن ترین ممالکند این دو گوهر گرانبهارا چند آنکه باید بخونید و چنانکه شاید راه طلب آن
 نبینید قدر این طراز جانمند اند و اگر دانند چنان نیست که صحیفه های معانی برای
 طمع نفع مادی بخوانند و این نکته نیز از اشارات لطیفی که مصنف اصل در مقدمه مذکور
 بپاره مسائل کرده استنباط میگردد و ضمناً فهمید میشود که چه چیزها گفتنی است
 چه درماستقتی شرح آن اشارات لطیفه از قرار ذیل است میگوید

«از زندگانی عده کثیری از بنی نوع بشمار در چنان فضایی محدودی میگردد که مجموع
 عوالم سر منزل خویش یعنی این کره خاکی را نمیتوانند بدستی بتهو و دارند مکن جمال
 طبیعت همین جماعت است اسحو و مجذوب و ارد و بحال جمودت اصلی گذارد و منظر شد
 و من و باغ و چمن و جبال و بحار و سحاب و انهار جامه ترین اذمان را مانند گریز بر سر
 سوال کنند و داخل در عالم حال گردانند آدمی بالطبع خواهد که حقیقت احوال و علت وجود
 هر چیزی که او را خوشش آمده و ذوق را تحریک کرده ببیند و بداند و چون کشف هیچ حقیقی
 نتواند در دریای غرنی مخلوط باطل و تفکر در رود و متفرق بجز تحیر شود

«اگر ما تنها برای تأسی و تفریح باین جهان آمده بودیم و در عرض بی انتهای طبیعت جزئی
شاعرانه چیزی نمی جستیم تحقیق در علل امور و اشیائی که مایه ابتزاز و التذات است
بود و کاری غیر لازم می نمود چنانکه مرغ سحرشای دوی صبح را میخواند و هیچ ارغلت
گشت پییده نمیرسد

لا لکن زندگانی آدمی ترکیبی از رنج و تعب و جنگ و جدال است و بی اعتنای بکار و رنج
ضعیفی با پمال برای انسان بچاره قضای طبیعت میدان کشکش و نزاعی است که در
آن ارکان و عناصر متضاد دشمن است و عین بی رحم و مروت که با عدم عریف ضعیف خویش
گرفته و غم و پیمان نموده درین کشکش انسان اجر و قدر و سعادتی نیست و همین یک سلاح
او را کافیت چه حقیقت احوال باد و آب و آتش و خاک را دانسته و از نیرو و دفاع ازین
دشمنان بل مطلع کردن و بکار گرفتن آنها توانسته و این خیریت که فتح و فیروزی کاوان
گفت و تفریح و رنج و رنجت توان خواند و او مت در کشکش با عناصر تکمیل و تسهیل و مسائل آن
کشکش بجا بردن و بی طبیعت برای تکمیل منافع یا حصول لذت تماماً موی است که در
رنج مسائل مادی و دنیوی ترقی و ارتقا نامند و این ترقی که مبسوط بر ملاحظه و تحقیق
احوال زمین است و در حد و معیشت برای تکمیل روحانی و معنوی یا علمی و اخلاقی یا لاز
و بنام مباح و ریا که ما هر که هستیم از کارگران این کاریم یا سربانی شدگان این

و برای آنکه خبرت و بصیرت و خط و لذت بکلیف صبیعی خود را بجل آریم و سهم رحمت
 باجماع ما نمایی مسکن و ماوی خود را بشناسیم یعنی احوال زمین ابدانیم اینست که
 این سال را یکسانیکه میخواهند در سیر و الم زمین با ما همراه شوند تقدیم می نمایم «
 این بود وقت مهمی از تحقیقات صاحب ساله که میخواهد علت نوشتن احوال زمین را معلوم
 سازد و باین واسطه بیشتر بر زمین میپردازد و درین حلقه نکات و دقائق بسیار است که یک
 لطافت ششم صبح و بهای گویای ابد است اما موضوع مدعای آنکه درین تحقیق
 نویسد و بدون آنکه دامن حقایق معنوی از دست بدهد در کمال لطف و طراوت نفی
 مادی نیست از علم با وضاع زمین نشان میدهد و انصاف آنکه هر چه گوید راست گوید
 و امر مهمی را تذکار نماید ولی حاصل کلام پسیری است که ما اکثر زبانا میگوئیم و قلباً تصدیق
 نمیکریم باید از تصدیق یقین خویش عمل نماییم تو ضیح آنکه تمام ترقیات طلب متجدد نتیجه
 دانشی است که تجربه امتحان و جمع آوری کلیات و بنان حاصل گشته و ضمناً فرزندی
 بنام صنعت آورده است

من بنده چون امید آنم که علم تحصیل امروزی بجای نرسیده که بطور
 یقین آخرین حد ترقی خود را معلوم کند و هر قدر درین راه ترقی پیش میرود
 حد مفسر و فساد دورتری شود لهذا درین نکته تقلید مصنف دانستن این کتاب را

نیکم و میگویم حضرت باری برای دانش انسان چه قدری گذاشته بعد از آنکه میگویم حکیم جان
 آفرین تنها آدمی را حصول کنج عظیمی از دانش مجاز نموده بلکه بهادت و ارجح مادی الهی
 معنوی تحصیل آن مکلف فرموده و درینجا برای ما مطلب معلوم نمودنی آنست که این تکلیف
 از چه راه باید بجا آورد و حاصل کردنی را چگونه حاصل کرد

کمان میرود که کسی از ارباب بوشش برای حصول دانش بیش از دو راه بنظر آرد یکی
 طریق کشف و شهود و دیگر تحصیل علوم ظاهری و چون ادعای کشف و شهود حد فایت درین
 مورد بمقتضای کفایت ایمان بغیب یا بعلم غیب منافات تحصیل علوم ظاهری نباشد چه علوم
 ظاهری مبنی بر نظر دقیق با تحقیق است در آنچه بخواسد و آید و اگر برای فهم حقایق دیده
 دل داده اند نیز برای مدین نیست و کوشش ظاهری برای نشاندن خلق نشده هر که را
 دیده دل باز نباشد باید باده سیر بید و بخواند تا آنچه شنیده دانستی است بماند بلکه
 صاحب چشم دل نیز باید روشنی آن ابوتوسط علم ظاهری بسجد تا بهر همی در چاه نباشد کور را
 بجای بسیاری نکیر زیرا که فریب و غرور بهوی انباید فراموشش کرد و همواره باید نظر
 آورد که هر سر خود را بحیال خویش صاحب کشف و شهود داند و باین غرور نشود

بپنج میراثی تسجد بی تردید گمراهی نادان است و اسیر وسوسه نفس و شیطان
 اما علوم ظاهری نیز محدود و تنگی نمودن کم از آنکه افکار و درون چشم دل نیست و این

کاری است نظیر آنکه برای صعود و بامی بلند مرد بانی نایمه دیوار گذارند و صعود کنند
از مرد مرد بان بالاتر نیارند چاره بروی بام نخواهد رسید و منظر دکشای طرف
دید گذشته ازینکه نباید هیچ علمی را که در آنچه خالق بیست خلق فرموده سخن گوید مگر
و مردود داشت طریق استدلال و اعتراض ابراهیم باصولی که از پیش مسلم شده
نباید است بدون تأمل دست در سینه معترض و صاحب دلیل شاید گذشت است
مبغی علمی ازیم آنکه آموزنده در مسئله دیگر متر لزل شود چنانست که برای آنکه منظر
پلی در نظر بیننده تغییر کند قسمت زیرین و وضع بی و میان آنرا از چشم او پویند
منظر حقیقی وی پلی بدین حال زیر عرض گردد و بی ممکن است که چون از حال زیر
باشد و بالای آن قدم گذارند غفله پلی خراب شود و روزه را غرق آب کنند برای
مسائل از مشابه تر وید و تأمل تجربه و امتحان و دلیل و برهان و محذور و جدی کردن
بدان ماند که زرگر ماهر پس از نصب یوری پر بها بصفحه مصفا بقصد احتیاط از استحکام
استحکام آن اقناع و رزد و زیور را بچکش نزنند مسلم است که اقناع از ضرب کاشی
بهوای دست اسباب شود که نسیم هوا زیور قیمتی را فروریزد و خرد نماید
چون این ساله مختصر و مقدمه که بران توان نوشت چند ان گنجایش استدلال
ندارد برای بیان آنکه علم را نباید محدود کرد و در مسائل علمی باید بازادی بحث نمود

بشایه‌ای فوق‌الکفا می‌کنیم و برای نمودن آنکه چگونه باید اذعان ساده را از خطر گمراهی
و فساد خط‌کننده‌ی مثل تازه‌ی می‌ریم اذعان ساده که ناقصاً پاره‌ی مسائل است ^{بسیار} است
عکس شباهت دارد که بعد از ظهور ثابت کرده باشد صفحه عکس را برای خط از محو شدن
نباید ابدی در تاریکخانه گذاشت و از روشنی و در داشت چه در انصوت هیچ چیزی از این
صفحه متمتع نشود بعد از آنکه اگر اندک نورانی در تاریکخانه پدید آید و مختصر نوری بان فضائات
عکس کلی ضایع می‌شود و تمام بنیها باطل می‌گردد چاره آنست که صفحه را ثابت و روشنی
مخصوص ثابت کند و بدون تزلزل در آفتاب گذارد اما ثبوت صفحات اذعان یعنی
جلوگیری از گمراهی آنها بآنست که بایشان بفهماند که عقل انسان معارفی برای فهم
حقایق بسیار ناقص است و علم تحصیل نیز چنانکه شاید هنوز کامل نیست پس طریق ^{نشان} و
باید بعد از احتیاط رفت و بر درخشندگی جای فروزنده آسمانی گرفت

بنا بر آنکه تا فوق‌الکفا هر فردی نیست که علم امروز را در فهمش وسعت و بسط آن جو یا باشد و در
و ترویج آن بکوشد بدون آنکه جزئی از آن را بعنوان جهاد خطاب بپوشد و البته خوانندگان
محترم متذکرند که مقصود ما از علم امروزی علم اروپائیت و از حسن اتفاق یکی از علل
صحت و ظالمتی علم اروپائی اینست که بر کس بخوبی طرز بیان عنوان مسائل علمی
امروزی ابداند و دانش آماج برای نفس خویش نکند از ضلالت و گمراهی بواسطه



خطای علمی محفوظ است چه علمای این عصر خیری را بعنوان قضایای مسلم یا مبرهنه برهان
 نیاورند مگر آنکه بوسیله امتحان علمی که بقواعد و قوانین علمیه از خطای حس مصون باشد
 مبتنی گردد و این مسائل خیراتیست که محل خطا و لغزش نیست آری قیل آنکه جسم دارای انعام
 است یا آنکه اکثریستیه جاری در سیمهای تکرار فعلامات و اشارات مفروضه از کمال
 بکان دیگر میرساند آنچه از مسائل را که مستقیماً قابل امتحان نباشد اگر چه بر این محکم دانسته
 باشد و با معلومات زمان بیوت و یقین سید فرض علمی خوانند یعنی مسأله که با مقدمات
 معلومه و در صحیح میساید و شاید که انکشافات فردا آن را متزلزل نماید پس سابقه این
 عنوان به تنهایی کافیت که مردمان را از تعصب و اضرار در خط و خطا دور دارد و هرگز بخوا
 ضلالت نیارد

بر خلاف آنچه برخی تصور نموده اند علم اروپائی در عین متوقف بودن بر تجربه و امتحان
 بیش از علوم قدیمه مبتنی بر اصول علمی و فلسفی است چه همان امتحانات که علوم طبیعی
 و غیره بر آن مبتنی گشته موافق قوانین علمیه بعمل میآید تا خطای حس در آن داخل نشود و
 باستدلال منطقی و فلسفی از آن نتیجه گرفته میشود تا قابل عنوان علم باشد برای قبول
 این نکته نیز فقط اطلاع بر یک امر کافیت و تفصیل آن ازین قرار است علم حکمت و حکمت
 که ما ایرانیها بنا به سبب حقی که بیک دوره ترجمه و بعضی اضافات خبریه بر آن حاصل گردید

بخود منسوب نمایم باروپا بسیار دیکتر باشد بلکه آن نیز علم اروپا نیست چه یونان خود از ملوک
 اروپاست و زبان و عادات و اخلاق مردم آن هزار بار باروپا بسیار شبیه تر باشد تا با
 یعنی ازین جهات میان ما و یونانیها مبادت کلیت و بین اقوام با فطانت و سایر درگنیا
 موافقت تمام علمای فرنگ زبان یونانی از قدیم بخوبی دانسته و میدانند و علوم یونان
 بی کسر و نقص از کتب اصل فرا گرفته و هزارها دانشمند مسلم بعد از تبحر کامل در آن علوم و
 باهوشهای خدا آفرین و وسایل اسباب حیرت زابر رفع خطایا و تکمیل نواقص آن علوم
 راست است که وقتی فرنگها کتب علمی را که بفرنگی نگاشته شده بدست آورده ترجمه کرده
 و موضوع تحصیل قرار دادند ولی این در زمانی بود که اشکال و اباطینیکلی مانع بدست آوردن
 کتب یونانی اصل بود و البته همین کار که موجب افتخار ما منسبین گردید مقداری بر بصیرت
 اروپاها در علوم قدیمه افزود پس علم اروپایی امروزی علم و حکمت یونانیت که خطایا
 آنرا رفع نموده و صد چندان بر آن افزودند و اگر کسی از غیران تمدن مابنا حکمت و
 فلسفه اروپایی خبری نداند تعجب آن بحر بزرگوار چیست؟ یا بعدی مدعی کمالی افانده و دل
 علم را چه تقصیری است؟ شاید ازین بیان بعضی از خوانندگان محترم همان کنند تا در
 رساله منجوابیم مسائل را بر زبان علمی و فلسفی مبرهن نمایم چنین نیست و ممکن نیست که چنین
 باشد زیرا که اولاً این رساله ترجمه است و مصنف اصل این کار کرده ثانیاً درین مملکت کمتر

کسی را می‌شناسیم که این ادعا تواند و کمترین همه یعنی بنده شرمند و این جبارت نخواهد نمود
 ثالثاً با دست فوق العاده علوم حالتیه و همچنین رساله کفایت این کار نمیکند چون
 سخن باینجا کشید یک نکته را که بطور کلی دلیل محکمی بر صحت علم اروپا نیست عرض میکنم بعضی
 از آقایان بی التفات به معلومات اروپائی میفرمایند فرنگیها را تنها در صنایع دسی است
 از حقیقت علم بی خبرند و فاقد این نگاه گوهر غافل که این صنایع که بوجود آن افراتیم
 محسوس ترین دلیل است بر صحت علم اروپائی خطا ازینجاست که اختراعات این عصر را
 مانند تصرفی پیدا کرده که بخار یا تجارت می باشد در خود نمایند و صنعت عکس و طلا
 نظیر طبله دوزی قندین و شال بافی که اینها را در حال آنکه هر خستراع خبری و کلی
 نتیجه اثبات چندین حکم علمی است که ثابت نشد و مگر بر این علمی و فلسفی و امتحانهای مسلم و
 زحمت هزار دانشمند و صرف مبلغهای گران از مرتبهات بلکه از آلف و فوق آلف
 و بدیهی است که از مقدمات غلط حکم صحیح حاصل نشود و چون حکم غلط را مبانی خرابی
 قرار دادند آن اختراع نتیجه نمیدهد اگر کسی بآقایان اینچنین اندر صد و تحصیل پنج برسد
 و بر کس فردنی صنایعی الماس را بکند اختن در کور و داند سرمایه خویش را بسوزاند پس اگر
 ما امروز میتوانیم بوسیله ماشین از فولاد و مس و در صدای آشنایان خود را بشنویم یا بقوه برق و بخار
 افکار بعیده را بسل را از کورهای شب خویش بیاوریم این نعمت از برکت آسمانی و مبالغه

علوم فیزیک و تجربی و شیمی و فنون مختلفه ریاضی و علوم دیگر مربوط به این جمیع عاید باشد ^{صلی}
جمل با خطای در علم نباشد و دست خالی فیروزه و یا قوت نتراند

سخن در ارشد و موجب دگرگردد موقع ختم کلام است ولی گفتنیها ناتمام است بعد
اینکه شرح و بیان مقصود و منظور خود را از ترجمه و نگارش این کتاب مستطاب باید گوئیم
و در ادای اصل مطلب طریق خاموشی نویم از آن روز که علم و دانش درین جهان ظاهر
گشته و ارامی صفاتی که در اول این مقدمه گفتیم بوده است و هرگز از فروغ و سرود
کم نموده است ولی درین فرخنده عصر بالا اختصاص علم اروپائی گذشته از نیت نفع مادی
و استحکام مبانی بنائی رفیع است و ارامی طرحی بدیع بحری سبکران مملو از درو
مرجان بوستانی بوست بهشت با طراوت اردی بهشت سرمایه از دیاد صنایع
و موجب انتشار بدایع بر مانی کن حقایق عرفان و ظاهیر کننده دقایق کار جهان مانده
عبرت حلیم و پایه هر اساس مستقیم تمهید خیال شاعر و ادیب بل مخزن فکر هر فصیح لیسبت
خوان نعمت معنوی که همه جاکشیده و از فراوانی احدی اتمامی رسیده شرابی که
پیر نیران حرام است و محروم از آن بی تجربه خام غرض از تصنیف این کتاب لکلی رفیع
این محرومی بوده و مانیر از ترجمه و نگارش آن همین قصد نموده ایم ما این تفاوت که بنده
اصل این دارومی با بخش ابرامی تقویت مزاجی سالم یا نیمه سالم ساخته و ما برای ^{بسی}

مختصر پرداختیم میداند خدا می توانی مریض را از چنگ مفترات خلوصی اوده باشد و در
خوده با یکنوز معجونهای روح پرور بحال آید

این گنجینه که مصنف آن سرگذشت زمین خوانده و ما مکاشفات علمیه نام نهاده ایم شامل
اصول مسائلی است که انسان با احوال سیاره مسکونه خویش مطلع میسازد یعنی گذشته از
واحوال مخصوصه کواکب آن جهانی را که آدمی جز نامشود می از آنست باین جز نامشود
میشناسد باینکه این سفینه شامل قسمت مهمی از نیاز فلسفی علوم این زمان است شامل
وصف پاره از آن چیزها که بمنزله آب و رنگ این صفحه مصفاست و مایه تحریرات متع از آن است
بقول مصنف اصل قوانین مهمه و اکتشافات جدیده چندین علم از قبیل سبب و معرکه

الأرض و جغرافیای طبیعی و معرفت کائنات جو درین مجموع جمع شده تا شاید تقریبی معلوم
گردد سیاره ما از کجا آمده و درین سیر زمانی و مکانی کجا میرود اولین اشعه آفتاب حیات
چگونه طالع گشته و کدام رنگ رخ نموده عناصر را درین گردش منظم چه خالتی است و در
جنبش موزون چه شراکتی در تناسب این سیر جلوه و جلال چه نسبتی است و درین کارخانه عظیم
و احشام چه خدمتی علاوه برین خواننده این کتاب بیال فکر و نظر از جبال و قلال و صحای
و براری خواهد گذشت و در مناظر و اوضاع دیدنی خواهد دید بعد از پرور و معسنوی در فضا
و داخل باکی و صفات در فوق و بحر و دراز قطبی قطب دیگر در برخی نقاط قابل توجه خواهد بود

و اوضاع و احوال آنرا بدقت ملاحظه نماید تا در غایب می عمیق و کردار بهامی زیر زبانی و غل شود و
 می تماشا می مساکن خاموشی و خفا یا امکان دشت و اضطراب و
 پیدا است که در چنین سفر دراز با سرعتی که ما میرویم چندان سیاحت مفصلی توان کرد و این
 گردش از مخازن حقیقت بیش از گنجایش مثنی و ایما توان آورد یعنی درین ساله بیان
 اموری که جالب نظر است و کلیاتی که ذهن ابرامی تحصیل علم تفصیلی مهیا میسازد اکتفا خوا
 شد از وقت در آنچه امروز بر روی زمین میگذرد درسی از راه قیاس بر روی ماضی خواهند شد
 و در حقیقت زمین خود داستان گذشته خویش را حکایت خواهد نمود و احوال حال آنچه را برای
 نوع بشر بیشتر اهمیت دارد پیش نظر میسند یعنی اثر انسان و اوضاع طبعیت با کارها
 و خطها و تشریفهای این مخلوق بی آرام شرح میدهند بگفتار و ضاع ماضی و حال را از
 نیز بقدهای که جایز است پیش بینی نمایند و تقالی از صحیفه غیر مستوره خلقت بیا ریح سیاه
 ما میفکنند

جزء مهم این معرفی که ازین ساله مفید نمودیم ما خود از مقدمه و کتر سافره مصنف آن بود
 و ما چون قسمت با اهمیت آن مقدمه ادبیجا بنا سبت آورده ایم ترجمه جداگانه آنرا لازم
 نمیشاید و در حق کتاب میگویم در سلسله مل متهمه ایلونه رسایل بسیار است و سر ششم نصرت
 اولوالابصار هر یک بطریقی خاص برخی برای عوام و پاره مخصوص خواص اینک برای

اطلاع هموطنان عزیز خود از دستیهایی جامع با موثر طبیعی از میان این رساله را که بنسخه
ممتاز میسپنداریم مناسبتر دانستیم و بر آنیم که اگر از عهده نگارش آن برائیم که بهر
تقدیم باران حاضر کرده ایم و اگر از عهده بر نیامدیم باز که بهر شکسته داریم نه خرمهره و نه
مایه نخلت سد فیه ختم سخن از مسطوات اول این مقدمه و ابیتی که در نقل قول دکتر سافو
بمقام غشکر داده شد یاد آوری نموده صاحبان ذوق و رفدگان طریق شوق را دعوت میکنم
که فصول و ابواب این کتاب در اوقات فراغت بخوانند و در معانی آنرا موضوع تفکر و
دیده چه گذشته از منافع مادی و معنوی فرخنده ساعتی باشد که مردمانا پس از دیر
کردن گنجی از حقایق و گنج خانه دل در حال طمانینه و آرامی شب باریک روشنی حساب با تدارک
این عراده روشنان غیثات بگوشتها صفا نشیند و در روی سبزه و آب زمین باد
ستاره و ماه آسمان بپسند از میانه به جمال پرده دار طبیعت در فکری ملایم فرو رود و در
دقایق آن حقایق که خوانده و دانسته متفکر شود این دم است که حاصل حیات توان خواند و دان
توصیف آنرا بجائی کشاند که طبع بند شرمند نیز بر غم در آید و اظهار موزونی را وصالی نامزد
نماید یعنی ذیل مقدمه انبرمانند صد آن شعری و در استه عرض کند

اگر چه باد شود عمر در شتاب ایل تو برق لامعی از باد صرفه خواهی برد

بهر دقیقه اگر چند بگذرد چون برق توان بپای تفکر بسی طریق سپرد

چند یادداشت خطاتی

[illegible]

علم میگوید بقای عالم اندر گزشت است عشق میگوید وجود جمله در گزشتگی است
خفت عین جانیست ای دل این آیه جانا چون بپای شوق خود ای چه بی حاشی است
بی نام از برای این کارخانه حیرت و حرکت کردش است لی بزرگنه که بست نظم و موزنی حرکات
از تاسد و فیرسی که در از برای این جهان موجب حسن و زیبایی شده تا پشاینها و بی نظمیها را بطلان
و در برای گشته نموده شای این نظم و موزنی است بر چه در عالم است بحکوم این نظام علی و اگر در
از ذات خلاف آن جنبشی یا در بر شتی و از قه و چون تا عالم بقیت فنا رسید خودی ممکن

رستگاری و نجات که در موجودات دیگر است در عالم نفسی و حیوانی و تا آنجا که بر نفس و جسم و روح و اجزا
 اجزای وجودشان و ذرات عالم کبیر که محیط برشانست هر دو تابع این نظم و مودنی باشد و آن
 خود بر مملو همین حکم است اگر خست یا خوش رسد و به غصیان فرار و پجیری که گفته شد برود
 حال یعنی روان از نگهانی پنهانی رود و بعلت حس و ادراک زجر طبیعی تن روان و مود
 غدا بشود (جز در ظاهر این خدایا مرا فراموشی است و جز خفی الام و وحانی که خدا
 کنی مانند است) بنا برین نشان از تکلیفی معین است که سعادت نیز در آن باشد و آن بر
 نظم طبیعی است و آنرا که سماع و حالی است و ادویه چیری از آن لطیف که نمایند تناسب
 و مود از طبیعت است که مود شوق کرده و در این سعادت در باب یک است
 چون با نظم طبیعی خردن روان با هم موافق نیاید آدمی باید که بخط صحت بدن و نیکو
 اخلاق پردازد و از آنجا که نظام طبیعت قانون بزرگ ارتقا حاصل گشته باید که در
 برتری کامل کوشد درین طریق نیز باید بر طبیعتی عالم نظر نماید در تصویرت بند که در
 ترقی موجودات از تمام جنبه های مختلف حس و شعور و سواد درزاید بود و میزان رقی
 کرد و تا در بنی آدم کی بدنبه احساسات لطیفه و دیگری برتبه عقل رسید ازیر ما لازم
 است از قوی عقلانی اجمیت نسیم و بهین بکجه باید که بدیه دل برود و در صورتی که این نظر کنیم
 و بین ترا که نیکو نیای حال طبیعت بر که را دید عبرت گشاید تا باست درین شیوه دعوت

بعد از خروج از مدرسه باز دنیا که کار علمی را نمیکند البته هست ولی افسوس که نادرست و دین
 مثل معروف است باور من همیشه در ذهن خود این سوال میکنم که با این بی‌عفتنای بکارهای
 اینهمه جوانهای باهوش و سرکش چه کاریست و مشغول باشند و هنوز جواب کافی نیافته‌ام ولی تمایلی و عدا
 فدایت را نمی‌دانم است و نیست بزرگترین خطری که در راه این ملت باشد آن خطری که بقای
 میکند و در اینمورد متوجهی اندید می‌کند که مشهور در میان ملل مشهور بوده و همیشه آنرا در ردیف
 اول ملل قدیمه عالم دیده‌ایم الکشافات راجع تاریخ قدیم با و از بلند میگوید اجداد این
 مشرف به طاقت در آن زمان کج بروشنی و بخش و راستی و دانش اهمیت مینهادند و بر
 اعلائی قی بودند چقدر جای افسوس است که این فرانسویهای مشرقین یعنی ایرانیهای
 تمام خوبه را از دست داده و حتی رسم راه پشیمان خود را نیز فراموش کرده‌اند
 پس بر رئیسین قوم است که بکوشند تا تمام وسایل ممکنه آن ذوق طلب دانش را که تنها
 برای دانش است در جوانهای ایرانی بیدار کنند چه این تنها چیزیست که نهال وجود
 آدمی را برای وطن و نفس خود دهر و دشت می‌سازد

(ویندوز مدیر مدرسه پانس فرانسه در طهران)



طالب علم نشود و چه گشتها دید و اند چون عداوتها و امانتها بایشان رسیده که نظیر آن مرزبان
 نتواند رسید و باز دست از غزم خود برنداشته علی غم هر چه مانع و مانع تر است بمود
 قدمای و در پیش گذاشته اند چون این کیفیات را از مطالعه کتب در یافتم خودم را دست چه
 فستکی و حتی بوده است و قتی که میفرموده است (برای من غصه نیاید که یک ساعت مطالعه از هر طرفی)
 یکی از بزرگان نیکویش که از فراموش کردن نام او تمام غم میفرماید که حقیقت آزادی است علی
 کار است که قوه متخذه را از خرابی و فساد محفوظ میدارد آن قوه متخذه که چون با نور فاسد آشنا گردد
 آدمی دیگر چه حقیقت نمید و مختار را راده خویش نباشد همان قوه متخذه که آنچه از حق
 زبان بسته و باره آن باید گفت توضیح آنکه این قوه در آن حدس برین بدترین چیزها کار خود را
 مقصودات است آدم فعال یعنی آنکه میتواند برای خود اشتغالی از نوع کارهای خلق
 برگزیند و کار او همیشه برای او نوع او مفید باشد و از کارها کار دماغی بیش از همه قابل توجه
 چه فایده آن تنها برای حال باشد بلکه برای استقبال نیز خواهد بود و از این باب است از بارزوان
 میانناست زیاده برین که با کمال تأسف باید گفت که طوطی لانی را به بیان مری او را
 تجربه او از ده سال محسوب شود که گویم جوابی ایرانی بسیار کم خبر بخوانند یا هیچ نخوانند مدتی
 فرانسه کتابخانه بالیه معتبری دارد که در آن انواع مختلفه از کتب زبان و سفرنامه و شایسته
 تاریخی غیر آن موجود است چندین بار کتابخانه آن کتابخانه را با اختیار محصلین بدرنگ کرده اند

و اگر چه محققین بذر سه اکثر جو نهائی مستمند که بتیاس یا بیشتر دارند تسوئیههای من همیشه بی نتیجه
 و هرگز کسی از جو آنها چیزی از آن کتابها ننخود یقیناً حال تمام طمران همین است و بطریق
 در باقی ولایات ایران نیز حال چنین است و نتیجه آن چیست؟ آنکه این جو نهائی هیچگونه قوه
 ندارند و هر چه را از جتنی نظر مخصوص میخواهد درک نمایند از نهرا و صنایع مستظرفه خرقه
 مبهم چیزی مفهوم ایشان نیست چون از لطایف و بدایع طبیعت ایشان سخن گویند از اجمل
 نمهند در صورتیکه در این ملک که دیار ذوق بود و جمال طبیعت جمیل است و انواع بدایع بی
 بدل باری انجوانها از تاریخ و جغریه هم غمراز آنچه بجز ایشان میاموزند چیزی نمیدانند و از
 نیز بچه خبری فرامیگیرند چون از این دان شنیده اند میدانند که خلاف قوه می شهوند و
 نسب خود از روی استحقاق مغرور میباشند ولی در این کمال مرهم که کجکاوی در آن جای هر یک
 میل تحقیق ندارند و قدم و بطریق تکمیل اطلاع نمیکذارند اسامی شعری بزرگ خود را میدانند و
 دو این ایشان خبرند پس جای این سؤال است که چون وطن خود را باین کمی بشناسند چگونه آنرا دوست
 داشت با اینهمه من بخیریم پسینی را با آن چه رسا که منکر حسن ملی و ایران شویم نند میگویم این
 لیکن بالقوه یا بحال تخم که در زمین است و چیزی از آن در دست نرویده آنها میدانند که ملای
 از حیث تدبیر و قدر و عالم دارای اول تبه میباشند باین علت که همه ایشان در مدرسه
 و از خوشبختی پس از ختم دوره سه عده غالب شش تحصیل را را نمیکند با این با دیدارانی است که

انسانی میکند یا شوخیا و مزاحهای شباشت آور او من ابو و کور چنین و حق آنکه فلور بود و در
 و زنه با زن و پسر لوتی و بسیار مان نویسهایی دیگر در ضمن حکایتها و در سها از اخلاق و جغرافیا
 و فلسفه میدهند و گاه آن تعلیمات مفید تر از کتب مخصوص فنی است زیرا که بیشتر در ذهن
 تأثیر مینماید و اینجا است که باید شعر شاعر ساده لوح روحانی خود مان یعنی فاضل را بنظر آورد
 بگوئیم «چون شاید اخلاق برهنه باشد صحبت او کمال آرد لیکن افسانه و قصه بگوید حکمت را
 همراه خود بخوشی در گوشها جا میدهد»

اگر از تمام این گفتگو نتیجه بطور حکم قطعی خواهد داشت که چون قدر توان بهوش و توان
 عقلانیت با خود هر چه هستیم خوب باید از دولت کتابها نیست که محل رجوع باید باشد و
 بر مان این مدعا را از مسطورات روزنامه نامیا و رم ستونهای روزنامه همیشه بر
 حوادث و وقایع عجیب است اکثر آن جبه و جنایت و مسلم شده که بلا و طمس علت این جنایات
 خواندن بعضی کتابها و نوشتههای ناپسند است خواندن یک کتاب بد آدمی مستعد
 شرارت و جنایت میکند و مطالعه یک کتاب خوب شخص را از رتبه طبیعی خویش بالا میبرد
 خواندن چنین کتابی نیک و صنف و نامساعدی زندگانی را از خاطر دور میکند و سرانجام
 آشفته انداخت و عقرب ضلالت غیر حق را قدری آرام میدهد زیرا که اطمینان و متشکی و منته
 از احوال و حال مانند جز و پاش و شور و میل میباشد که با میناید چه چهرهها این بلند است



در کار خود مستبر بوده اند که بدانند چه میکنند

این سخن را من از روی تحسیر به خویش میگویم زیرا که می بینم امروز در اشعار و تریل محنت
و بدایعی بسیاریم که در سن شان زده و بچیده بگذاشته اند و در وقت این عبارات نیز از
که میگوید حکایات لا فتن در طفلی بجای شیر و در سن گال بجای نان و در سری آخرین غذا
مقوی روح باشد نمیفهمیم عبارت را میگوییم یا فهم ولی حقیقت آنکه با خود میگویم
این حرف چیست و جوابی نداشتیم اکنون آن معنی را بجوئی میفهمی و آن حکایتها که پیش از این
چیزی از آن درک نمیکردم امروز مراد بجز تفسیر و تأمل فرمودی و کتابهای علمی که در آن
که سابقا مرشدت خست و کسل می نمود امروز برای من بجای رفیق شفیق شده و تعلیماتی
من میدهد که در مقام امتحانات مدرسه نقلی بنظم بفایده می آید و حالا سه سوره در پی آن
میگردد خلاصه در این عبارات که پیش از این جز لفاظ چیزی نمیدیدم امروز گنجهای بی پایان
گفتگو بسیار رفت از هر دری یک ناگفته حدیث دلمری

از زمان نویسا و کتابهای زمان جانی نزدیم و من میخواهم چنین بفهمم که جز کتب و رسائل
جدی چیزی میخواهم تکالیف شغل من غالباً مرا تمام روز بکارهای پر زحمات و زحمت
لطف طالت بگرم مشغول میدارد و نمیتوانم بگویم معارف فراغت چه فریج لذیذی میگویم خواه
تحقیقات و وصفهای دقیق نازک که زول بوتر یا اناتل فرانس از احداث و حیات

خوبید فرمود بر روی هم تمام نویسنده گان کونیه کانی که رسایل و دواوین و
دری رتبی است به معنی سندی چند است و چه پسین باشد بیشک همه کس آزاد است
که بکتاب بزرگانی که باید از میان ایشان انتخاب کنند بسیار خواهد بود و من نیز بخت
تعداد سامی را از دو قطع نمودم و با نچای سیدم و الا باستی سامی حکما و فایده بسیار
از علمای علم فیزیک و شیمی و سیاحان و زمان نویسم و حتی ریاضیتوان ذکر شود باین
اگر رجوع بکتابه ما و نوشته ما غیر درسی ممنوع تواند بود ترک نوشته ما و گفته ما و
نیز جایز باشد و از آن سخن مسلم گرفتیم که همه کس میدانند فضل را با تحصیل و اشتراک
و اگر میل قبول کند بعفت باین کار کاشت و بهر علت که میخواهد در جمع ملل متدبیر
باشد باید از این بخت مهم غفلت نماید پس فراموش است که در اینجا ردی سخن است
که مقداری تحصیل نموده اند و اگر چه این تحصیل را فقط تحصیلات ابتدایه بگوئیم
از منی طلبین محترم سوال کنم که از کتابهای درسی خویش تمام فواید ممکنه را برداشته
و تمام مقامات بردنی را برده است و تعیین ارم کمتر کسی میتواند در جواب بگوید
اگر من باین مقام معدوم باستی نامه در برودن آن فواید و مقامات کوشیده باشم چه
میدانم که این کتابها از این بخت درسی شده که قابل این عنوان بوده یعنی کاملتر از کتابها
دیگر نموده است و انتخاب کنندگان آن را از این بخت محسوب میشده و انقد

تکمیل کنیم همچنین بر توفیق الهی بن میافراید زیرا که از زحمات و تحقیقات جمع دانشمندان
 و دستچوب بگیریم از دیگران حد مطلب میبایم و بهین جهت من نیز در توفیق خود از تمام ^{مطلب}
 که گذشته با دیگران سخن میزنم به طریق نشر انچه رسید سسم و بنا برین بقدر ^{پیش}
 آن بنای عالی که دانشمندان جهان کار کرده اند مصالح مختصری میآورم و در وقت
 آخر که بن کلام است آنکه چون تنها بنفش خود بنسیر نظر میبایم حس میکنیم که از آشنائی
 بنمودن آشنایان بسجوده و بتروکات میروم

مسلک بن نیستیم و دست نمود که چرا تمام وسایل ممکنه و تجمل فن مخصوص خود بسجود
 چه بخیرانی نامتوان است بکارن با یک گفت و میران زم هست که گذشته از اوقاتی که صرف
 فن مخصوص خود میکنند وقتی نیز برای ورزش دادن دماغ خویش در کسب استنباط عموم
 پیدا کند و پاره کتب و رسائل است که بر شمع با سود باید دارا باشد و آن جوع نماید زیرا
 جوع بآن کتابها بر معلومات خواننده میافراید، توفیق عقل و تصدیق بر بصیرت نزدیک
 میباید و اگر باید از این کتابها ^{درینده گان} سسم هم برد که اساسی چند نفر میسر داریم و گمانم آنکه بمان
 چند سسم برای همانندن مشهور و کافی باشد از این قبیل است کتابهای هنر ویریل ^{تجرب}
 کریل و لیونیه و نو آمارتین بالزاک لافتن دو مایلی همان دو ما که بنظر بر خیز
 میاید در خور توجه و کتابهای اوقابل خواندن است

تبدیل این حالت انحراف اشتغال با ویات با معلومات دیگر از این نوع میباشد
 هیچ موضوع نباشد که آدمی از تحصیل و اشتغال علمی غیر از ادای تکلیف منظوری بنگیرد یعنی
 قصد لذت و خوشی نیز نماید و کدام لذت و خوشی بالاتر از مستی است که از مطالعه
 کتب و تحصیل معلومات حاصل آید؟ خواهد دیگران چنین بپند خواهند نیامد من در حال خوش
 می بینم که بسا نواید و تمتعات از کتاب خود برده و می گیرم اما می بینم که مستی در چه کتاب
 تفیض و تحقیق است می فهمم که چرا بوجود آمده و چگونه بوجود می آید بسیاره آخری علم
 و اسباب طبیعی حاصل می کنیم از روش صنعت مطلع می گردیم و چون فکر ماشینهای
 غریبی که بواسطه غلبت خود از فراسه محروم بوده ایم می شنوم مهربوت میمانم و تسبیح
 اوصاف آن بر من مشکل می آید با قدم خیال بخرج مختصری در باضغایترین زیباترین ملک
 عالم سفر میکنم از تجارب و اطلاعاتی که سیاحان بر جمتهای خرابهای گراف حاصل نموده
 بخره میگیرم یا با نظر بر آسمان صفو می بینم فضای لایستهای راز پرور می بینم در اعماق
 زمین فرو میروم در ملک دریایا می بینم در صحبت هنرمندان و ارباب صنایع مستظرف میروم
 از با ذوق ترین بزرگترین مؤمنان قدیم و جدید سخنانی دوستانه می شنوم در حل مسائل
 خلقت که در تمام ازمنه موضوع تجسس انسان بوده وارد می شوم و راه حل آنرا از دود
 بر می بینم باین ترتیب قوه تفکر و تصرف من کامل تر شده میتواند در مسائل صحیح تر

چه در این مرتبه توقف مکن نسبت با صعود است با نزول قانون ترقی چنین خواسته
 از این جهت افراد بشر و نسبت جامع عمل را در یک حال گذاشته است همچنانکه تقدیر و محنت
 خود نیست که هر گونه ورزش و ریاضت بدنی را ترک نماید زیرا میدانند که این تقصیر است
 سختی در عقب دارد یعنی بزودی منجر به یک عیالی فوق العاده میگردد پس اگر همه اینها
 که ورزش یا پرورش قوای مانعی نیز بزرگ و ورزش بدنیست یا باز تراست از اینها
 محفلت میوزیند ولی انوسس که اکثر کسی این نکته بر خورده و پای این سه برده چون
 در نوع ورزش و کار و مانعی اصل شویم خواهیم گفت البته باید کار و مانعی مناسب
 با تحمیلاتی که پیشتر کرده اند و وضع و مقام شخص و اوضاعی که آدمی در آن زندگی میکند
 ولی بطور کلی هیچ کار و مانعی نیست که چون تحت نظم و ترتیب معقولی باشد مفید گردد
 علاوه بر این حکم چون در اینجا گفتند که از وظیفه و شغلی نیست که برای تحصیل معاش
 گشته بل منظور سخن کار نیست که محض نفس یا آدای تکلیف انسانیت خستیار
 میگویم چندان نباید خود را برشته خاص مشغول نمود و مقصود خود را بذاکرا این مثال معلوم
 میدارم که تحصیل ریاضت اگر چه مغربی از جاذب ترین و دلکش ترین تحصیل است
 برای کسانی که این دانش فن مخصوص آنهاست حال فکری و مانعی خاص میاورد و ذهن
 زیاده از حد بر مانی میازد و از قبول امور استحضانی دور میاندازد و چاره و

پوشیدن همواره کوچک میشود چنانکه گویا عاقبت بر طرف کرد و این مدخلیت کار در
 حال اعضا چنان است که اگر گوئیم وظایف و اعمال بدن اعضا را خلق میکند بخلاف
 و اینک نمیتواند بدست بلکه در دماغ و اعمال و اغی نیز صادق آید کیست که در پاره
 از عمر از حافظه خویش شاکلی نباشد یعنی حافظه خود را نسبت ب جوانی و اوقات تحصیل خوب
 نباید غلت این حال آنست که در مدرسه تعلیم یا را ب حفظ پاره قطعات مجبور میکردند و از
 کردن آن قطعات برای حافظه های بجای میشتی بود پس از دوره تحصیل چون اجبار برطرف
 شده خود را از این میشتی محاف و دشمنانه انداختند اما حافظه بدیج از کار میافتد و نیست
 تمام قوای دماغی بر هر معلومی معلوم است که بعد از تعلیم یا در پستان در چند هفته اول تدریس
 که بسیار زحمت تر از اوقات دیگر است نه تنها شاگردان آنچه را سابقاً گرفته
 میش از آن اندازه که مترقب است فراموش کرده اند بلکه بنظر میآید که هوش ایشان
 گاسته شده چیزی را که سابقاً سهولت میفهمیدند باید ده مرتبه توضیح و تشریح کرد تا
 بفهمند بجا و در خیال زود تر از سابق خسته میشوند مختصر پشت ایشان باد خورده و آن
 که از کار حاصل میکرد و برای سهولت فهم و طاقت کار لازم است ندارند

بل و اینجهان که ما نیم تعلیف آدمی ثابت و دقیق است و شاید که از آن غفلت نباید و آگاه
 در عوالم صوری و معنوی و طلب برتری و کمال بکوشد و طالبی نمی باشد و الا منزلت خود را

دولتهاست که ایشان را بهوش آرند و اگر باید پای اجبار را بمیان گذارند و این
 کار است که در فرانسه و بعضی ملک دیگر بطریق مجانی و مجبور نمودن تحصیلات است
 انجسام داده اند

اما در باب قسمت دوم باید گفت که محل تاسفی بزرگ هست چه بسیاری از مردم بپای
 عقیده اند که چون دوره مدرسه بسر رسید و از قید امتحانات بیرون هستند یا در اشغال
 دیگر بکس تحصیل و تزیید معلومات لازم نیست و اگر در این طریق کاری هم کردند فقط
 تکمیل معلومات است که در شغل مخصوص شخص بکار میآید و این خطائی عظیم است که مخصوصاً
 این زمان نیاز آن و حجم باشد زیرا که بواسطه نشر معارف روز بروز امور زندگی مخلوط
 و مربوط بمسائل علمی و فنی شده و دوره زندگی را نزدیک بدرسه میکنند که اولیای آن
 همواره بر سخت گیری خود میافزایند و اگر اختلالات ایشان مورد اعتنا نشود متعلم
 نابل و بوساغی که سخت مبطوع است سیاست میماند

تجربه خود ثابت میکند که هر عضوی که بکار نباشد یا بقدر کفایت کار نکند ضعیف میشود و
 میان می رود و برای این امر مثالها میتوان ذکر نمود از قبیل پای بیارپون حیوان قدیم
 منوح شده که شامل چند انگشت بوده و انگشتهای آن ضعیف شده و از میان قوه از آن
 تمام سبب حاصل گشته و انگشت کوچک پای انسان در مثل میماند که بواسطه عادت بکفش



معلمین آلمانی بودند که فرانسویها را شکست دادند یعنی تربیتی که معلمین آلمانی در مدرسه
از طفلان خود میموندند قسطنی برای آلمان پیشه کرد که میتوانست فرانسویها را شکست دهد
اما آنچه در این موضوع تو انیم گفت تمام شدن فیضیت و کتابها در آن میتوانست
ولی چنانکه گفته اند هر که نتواند حبس و قلم خود را بگیرد نویسنده نباشد و برای خواننده
اسباب ملالت فراهم سازد و من خود را نویسنده نمیدانم و اینچنین هم باین دلیل

موجب ملالت شوم

گمان من اینست که از این شرح و تفصیل در آثار تربیت عقلانی نموده ایم که چون این تربیت
شامل تمام یک قوم شود چه نتایج عالی خواهد داشت که چون باید حال جز را از دست
کل قیاس کرده بدینم که پرورش عقلانی برای هر فردی واجب است بلکه از
واجبات اولیه بشمار میآید

در این مورد باید از دو جهت این مسئله نظر کنیم و آنرا بدو قسمت تقسیم نمایم اول تربیت
عقلانی در طفلان و جوانانی که هنوز در مدرسه میباشند و دوم در مردمانی که کار آنها
از مجبوریت پروری برگزیده های مدرسه و در آن امتحانات گذشته است
گویا قسمت اول لازم نباشد که چندان تفصیل سخن گوئیم چه گمان نمیکند در عصر حاضر
باین خبری باشند که در خوب تحصیل را ندانند و اگر باشند بر اولیای ایشان مسئولیت



منوی گردید در اینوقت بهار طالع آفریدی کرده و عده بخیالی ارباب تفکر
 تصور داشتند که و از این جنبش بر حرارت منوی و جوشش سیل شربت است که این
 کشفیات و اختراعات عجیب حاصل گشته و زندگانی مملوع و دلپسند نموده و با
 امید داشت که تکمیل و سائل برای دفع عوارض و اعی جنگ را مرتفع سازد و با
 دیدن یک قسمت از عادی ریش ۱۷۸۹ را که بر اداری باشد بر کرسی شوی نشاند
 و تکمیل این موضوع میستوان باسانی ثابت نمود که ملل اروپائی بمقامی که
 امروز در عالم دیده اند مگر از راه بسط معارف و تربیت عقلانی که فراموش
 از این کمالت بر قبول آن محسوس گردانند عبارت از خمی وسیله ترقی اروپا ایجاد
 در اینست که متعین عبارت از تمام طبقات ناس در آن مشغول تحصیل میباشند
 و چون امور بوجود افتد و مستطیر ظاهر شود دلیل این مدعا میستوانیم گوئیم بعد
 از سده بطوری فاطمین اول یعنی در سده ۱۸۱۵ سلاطین اروپا مخصوصا پادشاه
 ساردر اول و نیل برای آنکه قوت استبدادی خود را بار دیگر محکم کنند هیچ کس
 پیش از دسترس در این عمل نداشتند و اثر تربیت عقلانی در قوه و قدرت
 یک قوم و ملت نیز میسر انهم این عبارت کلی از بزرگان فرانسه را با آنکه تذکر بان
 برای کشور فرانسوی در زمان است و اینجا نقل نمایم میگوید در هزار و شصت و

مستثنای آخری نظر نمایند و بخوبی مضار دولت استبدادی را دریابند و بدانند چه شوم
تریبی است که دولت تنها اساس خود را متوقف بر ودیعه الهی بودن سلطنت کرده
در معنی حق را بجانب زور یا هوسناکی یک نفر و مقتدر دهد و آمال شریفه ملت را که از دم
قرون بالغه و ناماتر شده و در حقیقت انسان تر کرده هیچ شمارد

شورش فرانسه که شعار شریف غیرتمندان خود را به تمام اقلیم گرویش داده و آواز
آزادی برابری برادری را به تمام گوشه ها رسانده آنطور که مکرر گفته اند فقط نتیجه
و سختی مادی نبوده زیرا که امانی فسرانه همیشه از قرون اولیه دو چار سختی و فشار بوده
و تا این زمان هرگز خیال منفیت داده که خود را از قید بندگی آزاد سازند و علت این
خودانگه پرورش و ماغی عقلانی ناقص بوده یا هیچ نبوده پس وقتی که موثمنان
بزرگ آن قوای عقلانی حامد را بچوش آوردند و هوشهار از آن حال خود که متعده
فنا می هوش بود بیرون کشیدند قوه عقلانی و دماغی بحرکت آمده مشغول مجاهده
گردید بطوریکه حمزیرا مقابل جبهه آن تاب مقاومت نبود و این جنبش اوضاع کننده
یکباره بیاد فاسد و رهایی عالم داشتند که در معنی از اشرف جلال بالاترند و نشان
که زیر بار کمتر از خودی روند مختصر قوه منوی قوای صورتی در تنایع در آمد
و همان نسبت که معنی از صورت و روح را جسم برتر است در این تنایع پیشی با قوه

خودزیستند و مشهور است و اکوست که دست مسین روح معروفت ارباب فاضل
 بود و شارلمانی که موسس اولین مدارس کلی با فرانسه قدیم میباشد ابدی زند
 خواهند بود و یاد ایشان در اذهان مردم کار حیات ابد خواهد نمود چه نام این رجال
 از اساسها که از ایشان ماند و همیشه باقی خواهد بود و منفک شدن نیست و همواره
 ذکر خیر ایشان باقیست زیرا که هر یک بجز اینها که کرده و متدنی گفته و فاسد را از میان
 برداشته و بهترین جای آن گذاشته اند یعنی رسم اساسهای علمی را مثل اینها
 و موز و مدرسه در ممالک مفتوحه دارد نموده اند پس اگر هزاران نفوس را کشتن
 داده اند در صد نسیب بوده اند که از راه دانش به هوش انسان بفرمایند یا برود و
 هوش را بملای دانش بیارایند

در صورتیکه نام آن خون ریزان که مجدداً وضع گشته اند به نیکی باقی مانده ایستوان
 گفت اساسی محبوبه رجالی نظیر پاسکال و ولتر و ژان ژاک روسو و منسکیو و فرد
 آیه از خاطر ما نخواهد گردید آیا ممکنست آیندگان فراموش کنند نام آن فروزندگان
 بمیثاری را که جمع ایشان پدین آسمان بحالی بوده و بانواع دانش یعنی شجاعت علم
 خویش بر بنفش مردم فرانسه افزوده اند بعبارة آخری رتبه عقلانی امالی آن کشور را
 بالا بردند و با طریق خلق را مستعد کردند که بنظر نکته گیری سختی در معایب و مفاسد

تل شده را با آبادی آرد

چون تربیت عقلی را بنظر گیریم کشورستان عالم را میتوانیم بدو طبقه بزرگ تقسیم نماییم
 اول فاضلی که من حیوان منشی خواهد بود و دوم کشاورستان که دانش پرور خواهد
 نامید طبقه اول بجای آبادی و دوازدهم که آید و رفت ایشان باغبان و درسیج و باغچه
 و از هیچ جهتی برای عالم انسانیت فایده نداشته و جز خوریزی و حسد بی اثری است
 از اینجه میتوان شمرد ابتدا جنگیر جان و اسیر تمورا در حق فاضلین طبقه دوم
 میتوان گفت که بر عالم انسانیت تا حدی منت دارند چه بیشک خرابی بسیار کرده
 بکن بجای خرابی آبادی نسیم نموده اند و هر جا بتاسیس کتابخانه ما و مدارس
 انوار علم و تمدن را سرچشمه ابدیت پرداخته اند و برای نیکامی خود کاری ساخته
 اند و بسیر اگرامی میداشته و چون در تربیتی یافته و دارای فنی است باطنی
 و معالی بوده و هرگاه که سمران خویش را باب حکمت و سیر اگردش میداده
 از اینرو از علوم و صنایع و تمام آثار بدیع هوش انسانی تسویه نموده اند و
 باین دلیل برصداتی که وارد کرده اند موسس بنحوریم لکن نام نیک ایشان را
 محفوظ میداریم و بعد از اشیای ایشان مثل معروف را میخوانیم و میگوئیم
 و از طبایع بی شریک باشد و رجبانی مانند اسکندر که تربیت شده و بسطوبه و قیصر که

و تربیت نویسندگان قابل و هنرمندان کامل از ارباب هر صنعت و هنر میدان ترقی
 و تحقیر مملکت خود را فرو میگیرند بلی لستان از میان نرفته و تا ابائی آن میدانند
 که بیه توای مانعی خود را پرورش دهند و میتوانند موش خود را بکار آید از حقیقت
 از میان نخواهد رفت و این فراز مثل و موش غریب نباشد چنان موش ترشتر
 و نجیب ترین جنس وجود انسان است و این حیثیت که با حقارت شبه آدمی در مقابل
 موجودات خیمه عالم انسا را پادشاه حقیقی موجودات نبات نموده
 اگر بعضی از مثل بزرگست دنیا معدوم گشته اند یا برخی را می بینیم که گویا با موش
 خویش گردند در حالیکه در از منته قدییه فرماندهندگان تمام مشرق بودند و علت
 اینحال نباشد جز آنکه وقتی در ضمن ترقی و استلای خود و گمان کردند دیگر هیچ
 جدگیر ایشان نخواهد بود چون منتهای قوه مادی سید خود را بطلان آرسب
 قوه دیگر مستغنی دیدند توای معنوی یعنی تربیت عقلانی را که سابقاً معمول و مقبول
 بودند کنار نهادند و بان بوسه اینهای مفرط که مضبوط در تاریخ است افتادند
 از نیرو کافی بود که مشتی مردان کاری بس کردگی هوشمندی از رویهای اول
 هوشمند اینها شد تا این اساسهای باشکوه را سرگون نمایند و چون قدرت ادبی
 سرگون میشد قوه باقی میماند که قدم در میدان مرمت گذارد و خیریه

و آنکه او را شخص معینی جهت تیار و جمعیت مخصوصی در اعمال و احوال نیست و جو
لغواست و در مهیت اجتماعی مهمل و بیخاید و باشد

تاریخ ما را با شرح و تفصیل بسیار بر نکات متنوعه بشمار مستنبه نماید و از طالع بر آن
مفیدترین انواع تنبه حاصل سیاید با این حال چون بدقت بسنجیم و انیم که یکی از
روشنترین نتایجی که میتوان از تاریخ گرفت اینست که اهمیت و عظمت علم قناب
با درجه تربیت عقلا نیست که بآن رسیده اند آیا همین نکته نیست که از تمام صنایع
تاریخ اقوام یونانی که احوال ایشان در خورستهایش و موجب شکفتنی است بر میان
مگر ندیدیم که این قوم با هوش و در زمان خود دو چار رشک و رقابت تمام دول
و در مقابل بعضی استادند تا بر ایشان غالب گردیدند و برخی را که خود مغلوب شده
شدند زیر بار تمدن خویش کشیدند بطوری که نمیتوان گفت منزلت آن مغلوبین خود
آزادست یا حالت لاجین این مثال که گفته شد از تاریخ درسی بود و خارج از این
دایره نیز با مثالها میتوان آورد در اینجا از آن جمله بذكر یک مثال اکتفا میکنیم و آن
یکی را با نخبه میاوریم که از تاریخ معاصر استخراج گشته در همین عصر و زمان ما نشانیها
که سه دولت روس و اطریس و آلمان ایشانرا مقهور نموده اند از مقهوریت خود
بناجاست و شرافت و قافیه میکنند بهیرتی که بدو ان صفت مهمی از اجزای ادارات

مقاله اخلاقی در باب تربیت عقلانی

استاد دانشمند نیک خلاق من سیو ویز یوز مدیر مدرسه الیانس فرانسه از
شفقت بنای این مملکت گنفرانسی اخلاقی در باب تربیت عقلانی تهیه نموده
با مروزارت جلیله معارف در مدرسه مبارکه دارالعلوم قراست فرمود و بنده
جانی ابو الحسن فروغی فریضه ذمه خود دانستم که آن مقاله مفیده معلم محترم خویش
ترجمه کنم و منتشر سازم مگر نفع آن عاثر شود و ضمناً متذکر شوم که آنچه گوینده در آخر
گنفرانس ربی توجیهی جوانهای ناخواندن کتابها و تحصیل تفسنی گفته از روی ادب
کم گفته و خطراین حال را برای افراد و هیئت جامعه این دیار بیش از آنست که بتصور
در آید استاد سیو ویز یوز فرماید

هر آدمی که بتوان از روی لیاقت او را انسان نامید باید در بسط قوای عقلانی و تحصیل جنبه های
معنوی خود بکوشد چه شخص آدمی بسته با فادتی است که از اعمال این قوای حاصل گردد
و اگر بخوانیم اهمیت شخص را بدینیم باید گفت چون انسان با بر تعریف این نوع حیوانی
ناظر است که باید بطور اجتماع زندگانی نماید لازم آید که قابل افادتی باشد تا
وجود او برای شخص او و نوع او مفیده فایده گردد و الا هیئت اجتماعیه شکستنی است





ناید و پدرم درین معنی فرموده است

دید چون بازگشت دل پیدا / متمتع شوی ز دیدن یار

چه متمتع بوی ز دیدن او / نیست چون دید باز دل پیدا

از آنجا که خلقت حیوان نبات چنان است که گویا مقصود اوست خلقت برین میل بود
بایقایی حیات و طبیعت امری محتمل است بفهم حکمتی که در سبب بقای نوع است تمکین
و ازین وقت هوای است که ترفی و سایل نبرد در سلسله حیوانات بر معنای بقای غلبه محبت
فتمین گشته این علامه که در میان موله عشق گرد حیوان و انسان را بجای بازی و خطناج خود داده
و نتایج دور زمین حس است که بعضی دارای دق مهربانی و طایف جانب غیر نمود و برخی ابا سون
از خود گذشته بترک خودی و پندارند تا برین طبیعت خود را از اثر قانون انفا که هر عشق را پند
آورده و تقوت آن طریق خلاق خط سلوکی برای نشان مقرر کرده که منتهای آن از خود
گذشتن است و فای وجودی گشتن که بقای آن باقی شود و از توشه کت بپند و آن وجودی
مردم معارفی اولاد است برای حکیم و انابه است خما بجهت شرو برای ساکنین مساکت عرفان
مخاطبی که حضرت خواجه قدس سر در خطاب با گوید

در ازل پر تو حنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد آتش همه عالم زد

تم کتاب بعون الملك الوهاب

